



بسیوی سوسیالیسم

شماره ۱

اول مرداد ۱۳۵۹

ارگان تئوریک-سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست

۲۵ ربیال

بیانیه نشریه ما

سرمقاله:
جنبش کارگری ایران مهمترین دوران تاریخ خود را می گذراند. به ستر تعمیق جاذبه طبقاتی، جذب همای آن وحدت کلمه ای که به خرد بورژوازی اجازه داد که به نام آن هژمونش را بر مرحله نخست انقلاب تحمیل کند، جذب همای "وحدت کلمه ای" که از فقدان آگاسی در بین کلمه طبقات مردم نسبت به مناسبات واقعی بین منافعیان و عدم درک روشن آنان از تناسب قوا، شیوه های عمل و اهداف نزدیک و دور یکدیگر ناشی می شد، فرو می ریزد. طبقات مختلف که قیام با آنچنان نیروی شگونی آنرا

در صفحات بعد:

* دو جناح در ضد انقلاب

بورژوا امپریالیستی (۱)

* فدائیسیم:

"خشمگین از امپریالیسم"

ترسان از انقلاب! (۱)

* رزمندگان و راه کارگر:

جدال بر سر تحقق سوسیالیسم

خلقی! (۱)

"بخود" آورد و وادارشان ساخت که بنحوی صریحتر و قطعی تر نسبت به یکدیگر و نسبت به کل سالک ارتجاع سیاسی امپریالیستی تعیین روش سازند، اکنون نه تنها در برنامه ها و شعارهای تاکتیکی ارائه شده از طرف رهبرانشان، بلکه در تدوین حضورشان در زندگی و مبارزه سیاسی، غسل تعمید یافته، طبیعت واقعی خود را آشکار ساخته و همای سیاسی واقعی خود را بازیابند. احزاب مختلف بورژوازی و سوسیالیستی سرمایه با تلاشهای سبانه برای تحکیم دوباره ارتجاع سیاسی و باخون کشیدن جنبش کارگری، بطور اخص، و جنبش های "حق طلبانه" بطور اعم، به پرولتاریا زد بگر طبقات زحمتکش این واقعیت را که طلبا لبانشان از انقلاب، "نان، استقلال و آزادی"، در چهارچوب جمهوری "عدل اسلامی" تحقق ناپذیر است تفهیم می کنند و آنرا بار دیگر به عرصه نبرد های بزرگ طبقاتی فرامی خوانند. طبقه کارگر زنجیر خرافه ها را می گسلد، "درس های قیام" و روزهای قیام هر روز برای او زنده تر می گردد و مردم به آن رویارویی طبقاتی بزرگ که باید مساله اساس انقلاب - مساله قدرت حاکمه را یکسره سازد، نزدیکتر می شود. تسلیات بر توانی که اکنون کارگران نسبت به "سوسیالیسم" - سوسیالیسم و نه الزام کمونیسم - از خود نشان می دهند، جانی از کوشش و آمادگی پرولتاریا برای متمایز ساختن طبقاتی خویش بر عرصه انقلاب بر اساس سیاسی واقعی و واقعا پرولتاری است. از سوی دیگر، دامنه گسترش و شتاب رشد پس سابقه جنبش کارگری ایران، که ستون فقرات و نیروی عمده حرکت انقلاب حاضر را می سازد، آنچنان است که می توان گفت در شرایط کنونی جهان کم نظیر است. پرولتاریای ایران، بحکم موقعیت کشور مادر کل نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی و مخاطر جایگاه خود در کل مناسبات اجتماعی ایران، بطور کلی تبدیل وجود شرایط انقلابی در جامعه ما بطور اخص، پیشاپیش پرولتاریای منطقه قرار گرفته و وظیفه قرار گرفتن در صفوف مقدم پرولتاریای جهانی را فراموشی خود دارد. اینچنین است که اکنون "شیخ کمونیسم ایران" برای بورژوازی، رژیم کنونی اش و احزاب مختلفش چنان دهمستی واقعی برانگیخته است که در پس مر "تزلزل" لیبرالی در صفوف خود، و نیروی هرگونه "التقاط" فکری و سیاسی خرد بورژوازی نیز چهره توفنده آن را می بیند. بورژوازی "جهاد اکبر" خود را طبع کمونیسم آغاز کرده است. نشریات کمونیستی را توقیف می کند، چاپخانه ها را می بندد،

کارگران جهان متحد شوید!

کمیته‌ها را به زندان می‌انگند ، تصفیه می‌نمایند ، اعدام می‌کنند ، ولی سرروز بر تعداد کمیته‌ها افزوده می‌شود . اینک این امر که " بجای مرکمیته‌ها کمیته‌ها بر زمین می‌افتند ده هاتن سر برمی‌آورد " نه یک روپا که یک واقمیت است . کمیته‌ها در تمام فداکاران ، کارکنان و شهبان انقلابی قهرمانان مرحله پیشین و ایمان و عزم راسخ خود را به امرهای پرولتاریا نشان می‌دهند . جنبش کمیته‌ها به موازات جنبش کارگری توقف و با گام‌های بلند به پیش می‌رود .

این شرایطی است که کمیته‌ها ایران فرصت آنرا یافته است تا در طبقه‌ها با جنبش طبقه کارگر از یک جنبش اجتماعی روشنفکران به حزب انقلابی پرولتاریا ارتقا یابد . ضرورت ایجاد حزب کمیته‌ها ایران بعدی نیرومند است که " میچ انقلابی کمیته‌ها و نیز میچ کارگر آگاهی نیست که " مظلومیت " ایجاد حزب را دریافته باشد و بر آن تاکید نرزد . فشار روزافزون این ضرورت و توانایی جنبش مادر با شکوهی به آن وجود بحرانی است که گرفتار آنیم . این بحران چیست و موانع سد راه تحقق این هدف - ایجاد حزب کمیته‌ها - کدامند ؟

اختلافی جنبش خود بخودی طبقه کارگر بدون پیوند با جنبش کمیته‌ها و در متن یک بحران انقلابی که وسیعترین توده‌های کارگر را بدرون جنبش جذب کرده و می‌کند ، نمی‌توانست موجب رشد ایدئولوژی پرولتاریائی در میان کارگران نگردد . طبقه کارگر که در جریان مبارزه اقتصادی خود در ایجاد ایدئولوژیک پرولتاریائی - تردید می‌نماید - بود ، در مبارزه دموکراتیک - ضد امپریالیستی نیز به هم می‌خورد پرولتاریائی تن در داد . پذیرش همونی خرد پرولتاریائی از طرف توده‌های کارگری که اسیر خرافه‌های کهن و عقاید ریشه دار پرولتاریائی بودند ، باعث شد که کارگران در مبارزات مستقیم و انقلابی خود ، و در اوج این مبارزات ، یعنی قیام بهمن ، نه تنها از لحاظ سیاسی - علمی ، بلکه از لحاظ ایدئولوژیک نیز فروپوشیده شوند . بدین ترتیب نقدی که پرولتاریا بر متن انقلاب از ایدئولوژی پرولتاریائی آغاز کرد ، نقدی که پرولتاریا ابزارها و شیوه‌هایش را از خود پرولتاریائی می‌گرفت ، از سوسیالیسم در چهارچوب دموکراسی پرولتاریائی - یعنی سوسیالیسم اتوییک - فراتر نرفت و نمی‌توانست برود .

جنبش کمیته‌ها محروم از یک بنیاد استوار تئوریک ، بی آنکه حساب خود را با جریانات فکری پرولتاریائی در درون خود تصفیه کرده و درکی روشن و تثبیت شده از اهداف ، وظایف و شرایط مبارزه پرولتاریا دست یافته باشد ، در استقبال از جنبش طبقه کارگر در برابر هر دو شکل مبارزه کارگران - اقتصاد - دی و سیاسی - به آسانی سر فرود آورد . این سر فرود آوردن یا دنباله روی از جنبش خود بخودی طبقه کارگر ، در شرایط رشد و توسعه پر شتاب این جنبش ، موجب تشدید و بارز شدن انحرافات فاسد در درون جنبش کمیته‌ها گردید . لذا برای جنبش

کمیته‌ها ما دنباله روی نه به معنای انحراف در زمینه تاکتیک ، بلکه متاخرا با اپورتونیسم هم در عرصه برنامه و هم در عرصه تاکتیک است :

اپورتونیسم در برنامه ، بر مبنای چابک‌بینی سوسیالیسم خلقی (خرد پرولتاریائی) بجای سوسیالیسم پرولتاریائی که مشخصه عده آن مبارزات است : تقسیم ویژه گیها و کاستی های سر مایه داری ایران بجای نقد کلیت این سرمایه داری و توضیح تناقضات اقتصادی جامعه بر اساس این ویژه گیها و کاستی های نفسی وجود مبارزه طبقاتی در درون " جبهه خلق " ، برخورد اخلاقی به انترناسیونالیسم ، مخدوش کردن وظایف انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی ، و تحریف و فراموشی نقش دیکتاتوری پرولتاریا .

در سطح مشخص تر ، از این درک غیر پرولتاریائی از سوسیالیسم دو استنتاج تئوریک " راست " و " چپ " به عمل می‌آید . درک " چپ " آنرا که - سوسیالیسم ، که می‌خواهد سوسیالیسم را بدون مبارزه طبقاتی پرولتاریا و دیکتاتوری پرولتاریا و از طریق یک انقلاب دموکراتیک " پرورزند " ، تحقق سازد - و درک " راست " را - سوسیالیسم - تحقق سوسیالیسم از طریق اصلاحات تدریجی در رژیم سرمایه داری .

اپورتونیسم در عرصه تاکتیک : که با فراموشی و انکار اصول تاکتیک پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک یعنی نقش همونی پرولتاریا بحتوان بیش شرط پرولتاریائی ، این انقلاب و نقش ضد انقلابی پرولتاریائی در آن ، خود را در پی اصولی و نوسان سیاست‌ها در بر خورد به رژیم کولونی پرولتاریائی ، نقد غیر پرولتاریائی از احزاب پرولتاریائی و خرد پرولتاریائی ، و تابع نگرداندن وظایف در مقابل مبارزه اقتصادی کارگران به وظیفه اساسی تربیت و سازماندهی سیاسی طبقه کارگر ، بارز می‌سازد .

اپورتونیسم و " فدائیسیم " دو شکل عسکرانه اپورتونیسم - با محتوای طبقاتی یکسان - در جنبش کمیته‌ها نیستی است . در مبارزه اپورتونیسم در سطح جنبش بسیار گفته شده و هنوز باید گفته شود . اما در مورد فدائیسیم - که نه محدود به سازمان چریک‌های فدائیی خلق می‌باشد و نه مورد حمایت تمام رفقهای متعصب به این سازمان - کار ۵۹ با وعظه صلح و صفای طبقاتی ، به رسمیت شناختن نقش دولت به عنوان ارگان سازش طبقات ، سقوط کامل به ناسیسم - نالیسم ، استقبال از تشدید تضیقات طبقه کمیته‌ها و مبارزات انقلاب پرولتاریا بطور اعم و مبارزات انقلابی زحمتکشان کرد بطور اخص ، و مطالبه تحکیم دستگاه این تضیقات ، یعنی دستگاه دولتی ، به صراحت نشان داد که " فدائیسیم " چیزی جز انکار سوسیالیسم پرولتاریائی - پایه بیان سیاسی دقیقتر آن بشی صدریسم - در درون جنبش کمیته‌ها نیست .

البته چون همیشه این معاصی اپورتونیستی بی کفایتی باقی می‌ماند . از یکسو آوانتیسم این رسالت را برعهده می‌گیرد که مبلغ یک سیاست " فعال " و " انقلابی " باشد - هسته های صلح خلق را سازد - مان دهم - چریک‌های فدائیی - و از سوی دیگر ،



تخفیف و فراموشی نقش دیکتاتوری پرولتاریا و توانایی در پاسخ گویی به مسایل مردم جنبش کارگری، گرایش های آنارکو سندی کالیپتی و روحیه ضد حزبی و گریز از روشنفکران کمونیست رشد می کند - (خبر کارگر، نشریه مشورت و ایضا "پیکار" گرانی که هنوز پای در زنجیر گذشته دارد) *

بحران اپورتونیزم در جنبش کمونیستی ما خود را در شکل پراکندگی این جنبش - که امریست برهمنشان معلوم - آشکار می سازد. برای جنبش کمونیستی ایران پسرانندی نه نتیجه محدود شدن فعالیت به "کار مسلح"، "خرده کاری" و فقدان ادامه کاری، بلکه نتیجه تداوم اپورتونیزم "سراسری" است. بحارث دیگر امروز پراکندگی جنبش کمونیستی همیشه از مرچیز جدایی "خط های مختلف" جدایی در درون این "خط" ها، و جدایی گروه های منتصب به این "خط" هاست. "خط های" که تطبیقشان نسبت به یکدیگر بیش از مرچیز در کیفیت و چگونگی مخدوش ساختن اهداف، ماهیت و شرایط مبارزه طبقاتی پرولتاریا برده و لاجرم "سکتریزم" حاصلین آن را موجب می شود.

در اینکه وظیفه کمونیستها ایجاد حزب کمونیست ایران است، تردیدی نیست. سوال اینست: کدام گامهای عملی معینی را باید در جهت تحقق این هدف برداشت؟ در اینجا صحبت نه بر سر وظایف دائمی و وقته ناپذیر کمونیستها، ترویج و تهییج سازماندهی - بلکه سخن بر سر حلقه اصلی مبارزه است. حلقه اصلی مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست ایران کدام است؟

برای فائق آمدن بر پراکندگی جنبش کمونیستی باید بر بحران اپورتونیزم که موجد این پراکندگی است، فائق آمد. همه پذیرفته ایم که برای وحدت سازمانی، وحدت ایدئولوژیک و مرز بندی قاطع ضروری است. با اعتقاد ما تنها مرز بندی لینی، مرز بندی قاطع و روشن بر اساس برنامه و تاکتیک است و مرز بندی بجز وحدت در برنامه و تاکتیک (به مفهوم گسترده آن) و وحدتی غیر لینی خواهد بود. شکست کنفرانس وحدت، انشعاب گروه های وابسته و سرنویشت محتوم "وحدت" هایی که از آغاز نطفه انشعاب را در خود می پروراند، نشان می دهد که وحدت بر اساس مولفه هایی بجز این دو مولفه، متزلزل و موقت و صوری است.

حزب کمونیست ایران تنها می تواند حزبی با برنامه کمونیستی باشد. دستیابی به برنامه و تاکتیک کمونیستی (تاکتیک به مفهوم گسترده آن) جدا از مبارزه بیگمراهی تئوریک (که خود مستلزم پژوهش خستگی ناپذیر تئوریک نیز هست) مبارزه ای که در پیوند ناگسستنی با جنبش واقعا توده ای و واقعا انقلابی باشد، امکان پذیر نیست. مبارزه تئوریک یکی از اشکال مبارزه طبقاتی پرولتاریا است و از اینرو نمی تواند در انزوا از اشکال دیگر این مبارزه در سر مقطع نیال شود.

"این" سوسیالیست ما، "یا آنطور که خود را اطلاق می کنند" سوسیالیست های حقیقی"، ادبیات کمونیستی خارجی را نه بمطابه تظاهر و حاصل یک جنبش واقعی، بلکه صرفا به مثابه نوشته های تئوریک می نگرد که ... در چپان یک پیروسه فکر معنی تکامل یافته استند. این مرکز به خاطر اینان خطور نکرده است که این نوشته ها، حتی وقتی یک سیستم را تبلیغ می کنند، از نیازهای عملی و کلیت شرایط زیست یک طبقه معین در یک کشور معین مایه میگردند. ... اینان سیستمها و مقالات جدلیسی کمونیستی را از جنبش واقعی، یعنی چیزی که خود صرفا بیان آنند، جدا میکنند. ... اینان ذمیت عرصه های معین و تاریخنا مشروط زندگی را از خود این عرصه ها جدا میکنند. ...

در این حرکت اینان پایه های تاریخی واقعی را رها میکنند و از آنجا که از ارتباط واقعی ایندو بی خبرند، به سهوولت به یک "مطلق" و یا شیوه ایدئولوژیک دیگری، این ارتباط را برقرار میکنند.

(کلیات آثار مارکس و انگلس، جلد ۵، انگلیسی، صفحات ۵۷-۴۵۵)

هم درک صحیح از مکان و نقش مبارزه تئوریک مستلزم آن است که باد برداشت و طقی نادرست مرز بندی کنیم؛ اولاً مبارزه تئوریک را به کوششی آگاه هستی تبدیل سازیم و یکوشیم تا در هر قدم نشان دهیم که تلاش تئوریک ما چگونه در تطابق با شرایط زیست و مبارزه یک طبقه معین (پرولتاریا) در یک کشور معین (ایران) قرار دارد و چگونه را همگامی با رزه طبقاتی پرولتاریا در هر مقطع است. این ملاک اساسی است و نه درجه "طوسی" بودن یا "تجربیدی" بودن عقول، ما همی و روابطی که در مباحثات خود به آن می پردازیم. مبارزه تئوریک می تواند - و در موارد بسیاری باید - حتی متضمن پرداختن به مسائل متدولوژیک و فلسفی نیز باشد. بی آنکه ذره ای از ارتباط مستقیم آن با مبارزه اقتصاد دی و سیاسی گاسته شود. و ثانیاً، به دیدگاهی عمل گرایانه در تئوری نخلطیم و تئوری را تا سطح ایز-اری حقیر در خدمت توجیه این یا آن حرکت عطفی و این یا آن موضعگیری تاکتیکی تنزل ندیم. و این مستلزم آنکه بر دستاورد های تئوریک تثبیت شده جنبش جهانی پرولتاریا، مارکسیسم لنینیسم، خواهد بود.

اپورتونیزم و آنارشیزم هیچگاه مکان واقعیت مبارزه تئوریک را به مثابه یک شکل مبارزه طبقاتی در نیافته اند. در جنبش کمونیستی ما نیز چنین است. وقتی که رفقای پیکار بر این اتفاق افتد که روش و تئوری

مرسدیسالیمس ضمن درمختری حاصل «بازره طبقاتی پرولتاریاست»^(۱) به تسلیم شدنشان در برابر جنبش خود بخودی لفاغه تئوریک می دهند. رفقای برکار فراموش می کنند که تئوری مرسدیسالیمس طمسی از همانجا برخاسته است که «بازره طبقاتی پرولتاریاست» از آن سرچشمه می گیرد، یعنی از مناسبات اقتصادی، و «از آن تئوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا نتج نموده اند». وقتی رفقای کوله دسترس به تئوری انقلابی و بدون شرکت در براتیک^(۲) جنبش محال می دانند، اساسا دسترس به تئوری انقلابی و تاملوق به محال میکنند. رفقای کوله از یاد می برد آن براتیکی که به تئوری انقلابی شکل نهایی اش را می بخشد فعالیت عینی جنبش واقعا انقلابی است و جنبش وقتش انقلابی است و تا آنجا انقلابی است که تئوری انقلابی ناظر بر آن است. «آلترناتیو رفقای کوله: پاسخگویی به مسائل اساسی انقلاب جتن بر حوزه مادی فعالیت هرگروه^(۳) ارزش آنرا دارد که به مثابه فرمول براتیسیم تثبیت گردد»

توافق فدائیان خلق با این نکته که: "در برخورد با هر مساله شخصی ابتدا باید اصول تئوریک ناظر بدان مساله را فرا گرفت تا صوب خود را روشن نمائیم"، تنها نشان دهنده اپورتونیسیم آنهاست زیرا آنان برخلاف ادیشان حتی یکبار نیز در کردار به همین آموزش لنین وفادار نماندند. جنبش کمونیستی می بایست به این آموزش لنین وفادار بماند و به لاقیدی تئوریک خود فائق آید. نقش و اهمیت «بازره تئوریک» بویژه آنگاه که به کیفیتهای زیر-ترجیه داشته باشیم، آشکارتر می گردد.

اول آنکه سلطه اپورتونیسیم بر جنبش ما صوری خود بخودی بوده است. نباید از یاد برد که کمونیسم ایران حساب خود را با جهان بینی پروتاریا-دموکراتیک تصفیه نکرده است. جنبش کمونیستی ما در انجام وظیفه بخصوصی اولای خود در انقلاب دوم کراتیک، یعنی «بازره» اجتناب ناپذیر برای جدا ساختن پرولتاریا از دیکراسی تام پروتاریا و بویژه «بازره طیه گزایشاتی» که این دیکراسی در درون جنبش کمونیستی موجب می شود، کمترین کار جدی و قطعی ای از پیش نبرده است. انحراف سلطه پیشین، تئوریسیم، در جهان یک «بازره» ایدئولوژیک مخلوب شد، بلکه در نتیجه سترونی ذاتی خود در برابر جنبش خود بخود بخودی بوده ای از یاد برد. «شش چرتکی» سه بهمانه جهان ایدئولوژیک سیاسی متعلق به طبقه معین، بلکه صرفا به مثابه یک تاکتیک "رد" شد به این خاطر بهائی تئوریک این انحراف و درک غیر طرکسیستی یا نقد غیر پروتاریا سرمایه داری ایران و برداشت غیر لنینی از اپورتالیسم و محورزندیهای

۱ - رجوع کنید به من "ج" و "ف" و "خ" و جنبش-پرس-کمونیستی، از انتشارات سازمان بیکار.
 ۲ - شورش شماره ۱
 ۳ - شورش شماره ۱

طبقات، نفی «بازره طبقاتی پرولتاریا» و همزونی این طبقه بعنوان پیش شرط «انقلاب» بیوزمند در دوران معاصر، براتیسیم و... همچنان پا بر جا مانده است و نقش خود را در اپورتونیسیم کمونیستی جنبش کمونیستی بازی می کند.

دوم اینکه، خصالت انترناسیونالیستی جنبش کمونیستی برای ما علاوه بر معنای انتقال انحرافات و سر درگیهای جنبش کمونیستی جهانی به ایران بوده است و نه بررسی مستقل تجربیات این جنبش در ممالک مختلف و بکار بستن نقدانه آن. ما در این مقطع با بسیاری انحرافات جنبش کمونیستی جهانی رو در رویم بی آنکه توانسته باشیم از دستاورد های مثبت آن برخوردار گردیم. موقعیت کنونی جنبش جهانی کمونیستی، طرح مسایل بنیادین پیچیده، و فقدان یک اتوریته بین المللی - مانند کمپتن - نقش و اهمیت «بازره تئوریک» را به نظر امتقادانه نقدانه از تجربیات پرولتاریای ممالک دیگر که شتاب رشد جنبش کارگری ما آنرا کاملا ضروری می سازد از یکسو، و موضع گیری مستقل جنبش کمونیستی ما از سوی دیگر، دوچندان می سازد.

و سوم اینکه، جنبش کمونیستی ما نخستین قدم های جدی و عینی خود را در استقبال از جنبش طبقه کارگر، جنبش که از وسعتی عظیم برخوردار است، برمی دارد. برای آنکه در مرگامی که توده ها برمی دارند به آنها کمک نمودن از قید نفوذ پروتاریا رها شوند و آگاهی آنان را در جهت سوسیالیسم هدایت نمود، برای آنکه هر مساله خاص را با وظایف تام پرولتاریا در انقلاب مربوط ساخت، برای آنکه با کار فعال و نفوذ ایدئولوژیک نقش رهبری را در تمام سازمانهای توده ای و طلی کارگری بر عهده گرفت، ما که تنها باید به شدت کوشش های خود برای حصول برنامه مشخص طبقاتی که بوسیله آن بتوان تمامی فعالیت تئوریک و سازماندهی عینی در بین توده ما را هم جهت کرد و در تشکیلات واحد بیکدیگر پیوند زد بپردازیم، بلکه باید در چنین حال به تصام آن مسایلی که هم اکنون امر سازماندهی عینی توده ها فرا رویمان گذارده است پاسخ گوئیم. این بدان معناست که مساله تنها باید پاسخ بسیاری مسایل پیشین را بدست بدهیم، بلکه باید در جهت حل بسیاری مسایل که در گذشته مطرح نبوده اند راهبریز در زمره مسایل حاد و کلیدی جنبش ما محسوب می شوند حرکت کنیم. لذا اعتنا به جنبش خود بخودی توده ها آگاهی بسیار بیشتری را در کار تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی انزای ساخته است.

فائق آمدن بر اپورتونیسیم "خود بخودی" و دست یابی به وحدت معلوی ضرورت مسلم جنبش کمونیستی ما است. در پاسخ به چنین ضرورتی است که ما تصمیم به انتشار یک نشریه تئوریک - سیاسی گرفته ایم. مسائلی که در این نشریه مطرح خواهند شد نیز از این وظیفه منتج می شوند. ما قصد داریم در خدمت توان خود تمامی مقولات برنامه ای و تاکتیکی (به

مفهوم گسترده آن را مورد بحث قرار دهمیم.

خواهیم کوشید تا نشریه ما کثیر خواستی طبع کلیت نظام سرمایه داری ایران گردد. تا فضات اقتصادی این نظام پوسیده را، به مثابه نظامی سرمایه داری در کشور تحت سلطه امپریالیسم، از دیدگاه پرولتاریا به نقد کشد و ریشه های استثمار توده های وسیع کارگر و زحمتکش را برهنای درک روشنی از سرمایه و امپریالیسم و نیز ویژه های فاسدات سرمایه داری در کشوری تحت سلطه امپریالیسم چون ایران، بر ملا افشا سازد، و اجتناب ناپذیری انکشاف آن را بسوی سوسیالیسم در هر قدم آشکار و اثبات نماید. خواهیم کوشید تا نشریه ما ابزاری باشد در خدمت تسلیح پرولتاریای ایران، به مثابه جزئی از ارتش جهانی پرولتاریا، به تئوری انقلابی ای که او را در ایفای نقش دورانی سازشیه جوان گویان این نظام قادر می سازد. ما وظیفه خود می دانیم که از هدف جنبش کمونیستی که سازمانده می مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان و بنای جامعه سوسیالیستی است دفاع کرده و با تمامی تلاشهایی که در جهت تخفیف اهداف جنبش، تضعیف خصلت انقلابی آن و مخدوش کردن وظایفش صورت می گیرد قاطعانه مبارزه کنیم. ما معتقدیم که وظیفه طبقاتی مقدم پرولتاریا عبارت است از کسب رهبری طبقات زحمتکش جامعه در مبارزه طبقه ارتجاع سیاسی امپریالیستی و سونگونی این ارتجاع و استقرار جمهوری انقلابی - دموکراتیکسی (به رهبری طبقه کارگر) که با تامین حداقل پیروزی های اقتصادی - اجتماعی برای پرولتاریا، شرایط مبارزه پیروزمانده او را برای سوسیالیسم فراهم می سازد. ما همچنین خواهیم کوشید تا با ارزیابی وضعیت سیاسی در هر منطقه، برهنای روابط طبقاتی و وظایف کمونیستی او را در مقابل اردوگاه ضدانقلاب و احزاب غیر پرولتاری در هر عرصه های مختلف مبارزه تعیین کرده و شیوه های مبارزه کمونیستی در این عرصه ها را بیابیم. ما باین ترتیب نشریه ما ابزاری در خدمت بسط و نقد و تکمیل پلتفرم های تاکتیکی ما، و از این طریق بهای حرکت ما در جهت تحقق وحدت عمل کمونیستها در عرصه های مختلف، خواهد بود. در این راه بی شک مبارزه با تمامی انحرافات پرنانه ای و تاکتیکی که فوق بدان اشاره کردیم، انحرافات که در اشکال گوناگون بروز کرده و جنبش کارگری را از تحقق پیروز - مندانه اهداف خویش باز می دارند، را وظیفه خود می دانیم.

ما به دشواری وظیفه ای که در مقابل خود قرار داده ایم آگاهیم و می دانیم که به تمهاتی از عهده آن بر نخواهیم آمد، و چنین اندکایی نیز نداریم. وحدت منتهی کل جنبش کمونیستی و طبع برحسبان اپورتونیسم خود بخودی کنونی، مستلزم شرکت کلیه کمونیستها در این امر خطیر است و تلاشهای ما تنها می تواند بخشی از این حرکت باشد. ما همچنین به بود یک نشریه تئوریک - سیاسی و تقویم و تفاوت آن را بایک نشریه سیاسی - تبلیغی مد نظر داریم. از

این دو در بین اینکه می دانیم این نشریه برای بخشش بینامی و بصریق اولی بخشهای عقب مانده پرولتاریا چندان مانوس نخواهد بود، برخلاف کمابینه هنگام گفتگو با کارگران کودکان را مد نظر دارند و معتقدیم یک نشریه تئوریک - سیاسی برای کارگران آگاهی که از بطن جنبش کارگری برمی خیزند و نیز برای روشنفکران م. ل. ضروری و سودمند است و مانیز همین کارگران و روشنفکران را مخاطب قرار می دهیم.

و بالاخره به نکته ای در مورد شیوه کار خود اشاره کنیم. اگر مکتوبیم - منافع گروهی را - منافع کل جنبش کارگری مقدم قرار دادن - دانستیم جنبش کمونیستی است، ما خواهیم کوشید تا تنها مکتوبیست نباشیم، بلکه تا آنجا که ممکن است با آن مقابله کنیم. ما صفحات مهمی از نشریه خود را بروی دیگر گروههای جنبش کمونیستی، که در عرصه مبارزه مواضعی انقلابی اتخاذ می کنند، می گشاییم، هر چند اینجا و آنجا با آنان اختلاف نظر داشته باشیم. ما پیشرفت و رشد سازمانها و گروههای کمونیستی را پیشرفت و رشد خود می دانیم چرا که خود را به یک "قطب" بلکه جزئی از جنبش کمونیستی بشمار می آوریم. به علاوه همانطور که در مبارزه تئوریک با دیگر گروهها و سازمانها صراحتا و با اسم رومس به آنان اشاره می کنیم و برخلاف شیوه های رایج با گوشه و کنایه یا "اشباح" جدل نمی کنیم، هر جا که دستاوردی تئوریک و یا رهنمودی پراتیک بر اساس مواضع کمونیستی طرح گردد ویژه از هر سو که باشد، باز صراحتا آن را به رسمیت خواهیم شناخت و با جدیت تمام به مبارزه برای تثبیت و تبلیغ آن خواهیم پیوست. ★

فداشیم ...

از صفحه ۱۷

خرده بورژوازی، یعنی چاکری در آستان بورژوازی که بوسیله عبارت بردارهایی دموکراتیک و کمونیستی برده پوشی می شود نمی تواند باشد. فداشیم نیز چیزی جز تحقق پیروزی "گریزناپذیر" تبدیل انقلابی گری فبوس خرده بورژوازی به پندار بافی، تکلیف و آستان نبوی در درگاه بورژوازی نیست.

ادامه دارد





دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی (۱)

تمام بهمن ماه مبارزه بر سر قدرت سیاسی را بطبقه نداد. بلکه آن را از نظر تاریخی - طبقاتی تکامل بخشید، چراکه علیرغم اینگونه موجب شد مسأله کسب قدرت سیاسی موقتاً از دستور مبارزه بلافاصله توده های انقلابی، که به شوشم بهروزی دچار گشته بودند، بیرون رود، زمینه را برای طرح مجدد این مسأله بگونه ای صریح تر ورها از چهارچوب تنگ یک مبارزه ماوراء طبقاتی فسد بلطنتی، که بورژوازی لیبرال و رهبری خرده - بورژوازی بر زمینهای از فقدان خط منی مستقل پرولتری بر جنبش انقلابی تحميل کرده بودند، فراهم ساخت. قیام بهمن با این ترتیب طبقه ای تعیین کننده در آشکار شدن محتوای طبقاتی انقلاب ایران بود. تمام بر این واقعیت تاکید گذاشت که تکلیف نهائی انقلاب حاضر، به مثابه انقلابی دموکراتیک در کشوری سرمایه داری و تحت سلطه امپریالیسم قبل از هر چیز در گرو تسویه حساب دو طبقه ملی جامعه، پرولتاریا و بورژوازی، است و اینکه انقلاب ضد انقلاب هر دو می باید از نظر ترکیب طبقاتی و رهبری ایدئولوژیک - سیاسی و نیز شعارها و شیوه ها هنوز تکامل یابند. قیام فرجام بخشی انقلاب حاضر را به پیرویه شکل گیری مشخصتر نیروهای انقلاب ضد انقلاب باز سپرد و تاریخ انقلاب ما پس از قیام بهمن بی شک چیزی جز تاریخ تکلیف گیری و تکامل دو اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب نیست.

تمام بهمن ماه مبارزه بر سر قدرت سیاسی را بطبقه نداد. بلکه آن را از نظر تاریخی - طبقاتی تکامل بخشید، چراکه علیرغم اینگونه موجب شد مسأله کسب قدرت سیاسی موقتاً از دستور مبارزه بلافاصله توده های انقلابی، که به شوشم بهروزی دچار گشته بودند، بیرون رود، زمینه را برای طرح مجدد این مسأله بگونه ای صریح تر ورها از چهارچوب تنگ یک مبارزه ماوراء طبقاتی فسد بلطنتی، که بورژوازی لیبرال و رهبری خرده - بورژوازی بر زمینهای از فقدان خط منی مستقل پرولتری بر جنبش انقلابی تحميل کرده بودند، فراهم ساخت. قیام بهمن با این ترتیب طبقه ای تعیین کننده در آشکار شدن محتوای طبقاتی انقلاب ایران بود. تمام بر این واقعیت تاکید گذاشت که تکلیف نهائی انقلاب حاضر، به مثابه انقلابی دموکراتیک در کشوری سرمایه داری و تحت سلطه امپریالیسم قبل از هر چیز در گرو تسویه حساب دو طبقه ملی جامعه، پرولتاریا و بورژوازی، است و اینکه انقلاب ضد انقلاب هر دو می باید از نظر ترکیب طبقاتی و رهبری ایدئولوژیک - سیاسی و نیز شعارها و شیوه ها هنوز تکامل یابند. قیام فرجام بخشی انقلاب حاضر را به پیرویه شکل گیری مشخصتر نیروهای انقلاب ضد انقلاب باز سپرد و تاریخ انقلاب ما پس از قیام بهمن بی شک چیزی جز تاریخ تکلیف گیری و تکامل دو اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب نیست.

سر تکاملی فوری اردوگاه انقلاب بسرای بیروزی را جنبش کمونیستی، با تمام انقضاط و مفرکمی خود، در رهوش کلی تعیین نموده است. طب مستقل پرولتاریای انقلابی می باید تشکیل شود، حزب بلینائی پرولتاریا، حزب کمونیست، باید بر اساس مواضعی لنینی پایه ریخته شود و رهبری این طب مستقل و به اعتبار آن رهبری جنبش دموکراتیک - انقلابی را بدست گیرد و مبارزه برای در هم کوبیدن ماشین حکومتی بورژوازی و امپریالیسم را، سازماندهی و رهبری کند. بررسی عمل ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی عدم تحقق نیازهای پرولتاریای انقلابی در نوسم طولانی ای که پیرویه پس از قیام بهمن ماه موجود بوده است، خود محتاج تحلیل جداگانه ای توسط کمونیست ها است. بهر رو می توان امید داشت که مبارزه ای که امروز بین مارکسیسم انقلابی و اپورتونیسم و روبریونسم در جنبش کمونیستی اوج میگیرد می تواند راهگشای این امر باشد.

اما آنچه اینجا مورد بحث ما است مطالبه بگونگی شکل گیری ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی و پایه های ظهور آن نیروی سیاسی مشخص بورژوازی است که صفوف ضد انقلاب را در پورش نهائی خود به اردوگاه انقلاب سازماندهی کرده و تلاش نهائی

تخصصات موجود در حکومت از فردی قیام تاکنون قبل از هر چیز بیانگر عدم وجود وحدت نظر در درون صفوف ضد انقلاب در مورد چندو چون پیرویه ای است که می باید این دو شرط تحکیم حاکمیت سرمایه در جریان آن متحقق گردد، و درت بر سر این مسأله است که دو جناح کمونی فداانقلاب در حکومت به تخصصی آشکار کشیده شده و در فرا خواندن بورژوازی به اتحاد شیوه ها، سیاست ها و تاکتیک های مبین پیشنها دی خود، و بسرای تا مین وحدت نظر در طرف بورژوازی بر سر این سیاست ها و تاکتیک ها، سرسختانه مبارزه می کنند. ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی از دل این



کشمکش‌ها شکل و قالب حرکت‌نمایی خود را بساز خواهد یافت و آن نیروی سیاسی، و چهارچوب سیاسی - ایدئولوژیکی که به بهترین وجه بورژوازی را در حرکت‌مخالفانه انقلابی اش نمایندگی و رهبری کند شکل خواهد گرفت.

از آنچه گفتیم قبل از هر چیز پیداست که ما معتقدیم که هیچیک از دو جناح کنونی در حکومت حزب جمهوری اسلامی و جریان بورژوا - لیبرالیستی یعنی صدر، به تنهایی از خصوصیات لازم و کافی برای کسب موقعیت نمایندگی و رهبری سیاسی واحد بورژوازی در انقلاب برخوردار نیستند و بویژه هیچیک به تنهایی آلترناتیو حکومتی دراز مدت این طبقه را در صورت شکست انقلاب تشکیل نمی‌دهند. به عبارت دیگر به اعتقاد ما شکل گیری نهائی رهبری سیاسی ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی نه از طریق تفوق یکجانبه جناحی بر جناح دیگر، نابودی یکی و بقا و امتداد دیگری، بلکه از طریق ارتقاء دو جناح به سطحی عالیت‌تر و ظهور آن نیروی ثالثی است که خصوصیات ضد انقلابی و جوهر بورژوازی سیاست‌ها و تاکتیک‌های هر دو جناح را، بری از محدودیت‌ها و نقصان‌های هر یک، در یک موجودیت سیاسی - تشکیلاتی واحد سنتز کند، به وحدت‌برساند و به گوشه صریح‌تر و در نظر طبقه روشن‌تر با منافع سرمایه در کشوری چون ایران، به ظهور برساند.

باین ترتیب تحلیل و بررسی موقعیت و مکان دو جناح در هیئت حاکمه کنونی و تخصصات آنها را می‌توان با تکیه در پاسخگویی به سه سؤال پایه‌ای باز کرد:

۱) چرا ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی از انجام ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی لازم برخوردار نیست؟ چه شرایط عینی و ذهنی‌ای در جامعه، مانع از آن بوده‌اند که بورژوازی نماینده و رهبری سیاسی واحد خود را باز یابد؟

۲) رهبری سیاسی واحد بورژوازی، که به اعتقاد ما باید از دل تخصصات این دو جناح و به اعتبار نفی هر دو، شکل گیرد، باید واجد چه خصوصیات و وجوه سیاسی و ایدئولوژیکی باشد؟ و با به عبارت دقیق‌تر، کدام وجوه و خصوصیات در دو جناح کنونی می‌باید در نیروی سیاسی ثالثی که بورژوازی را به وحدت خواهد رسانید حفظ شده و بسط و ارتقاء یابند و کدام وجوه و خصوصیات باید منقذ شده و بدور افکنده شوند؟ و

۳) مادام که زمینه‌های عینی و ذهنی برای ظهور و شکل گیری این سنتز سیاسی فراهم نیست، هر یک از این دو جناح از چه مکان و اهمیتسی در سازماندهی و رهبری اردوگاه ضد انقلاب برخوردارند؟

در این بخش عمدتاً به بررسی سوال اول می‌پردازیم و در مورد دو سوال دیگر به اشاراتی مختصر و کلی اکتفا کرده و بحث مفصل آن را از شماره بعد آغاز خواهیم کرد.

پایه‌های تشتت سیاسی - ایدئولوژیکی موجود در اردوگاه ضد انقلاب بورژوازی کجا باید جستجو شوند؟ ما در متون گذشته خود از رژیم - دمکراتوری شاه به عنوان نماینده و حافظ کل سرمایه - شماسی اقشار بورژوازی در ایران یاد کرده‌ایم. این واقعیتی است که امروز، یک سال و چند ماه پس از قیامی که سلطنت را سرنگون ساخت، نه تنها به جنبش کمونیستی که از تصور وحدت منافع "بورژوازی ملی" و رژیم شاه به عذاب وجدان دچار می‌شد، بلکه به خود بورژوازی نیز اشبات می‌شود. دمکراتوری شاه بی شک از پایگاه طبقاتی فعالی، حتی در درون خود بورژوازی، برخوردار نبود. این نکته‌ای غیر قابل انکار است. اما حکومت شاه، نه به اعتبار رای اعتماد سیاسی - ایدئولوژیکی بورژوازی ایران به آن، بلکه به اعتبار رای اعتماد اقتصادی و عملی کلیه اقشار سرمایه در بازار داخلی به عملکرد سرمایه انحصاری، که رژیم شاه به از خلق بد دهه ۴۰ مستقیماً و بلاواسطه نماینده منافع آن سرمایه بود، به اعتبار منافع سرمایه در کشور بدل گشته بود. این درست است که حکومت شاه دستاورد مبارزات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی بومی ایران بر علیه فئودالیسم نبود، حکومتی نبود که بورژوازی ایران ارکان قانونی، اجرایی و نیز زمینه‌های ایدئولوژیکی مشروعیت و حقانیت آن را به قیمت مبارزه‌ای سرسختانه بر علیه نظام کهن استقرار بخشیده و به دفاع از آن آگاهان سرمایه سوگند خورده باشد، حکومتی نبود که بورژوازی ایران ضرورت و مطلوبیت آن را خود در سیر مبارزه طبقاتی بر علیه فئودالیسم دریافته و برای استقرار و حفظ آن جنگیده باشد، آری این درست است که حکومت شاه هدیه "تحمیلی" انحصارات امپریالیستی به بورژوازی ایران بود، اما این واقعیات سرسوزنی از مکان و نقش تعیین کننده رژیم شاه در نمایندگی و رهبری سیاسی بورژوازی ایران، و حفظ انجام سیاسی درون آن، نمی‌گردد. واقعیت اینست که بورژوازی ایران نه تنها به دلایل تاریخی معین هرگز به چنین مبارزه طبقاتی پیگیری بر علیه فئودالیسم دست نزد، بلکه ظهور خود را به مثابه طبقه استثمارگر اصلی در جامعه، یعنی نابودی فئودالیسم و استقرار جامعه بورژوازی در ایران را، مدیون همین سرمایه سرمایه انحصاری و حکومت آن است. از این جهت بورژوازی تازه از بند فئودالیسم رسته ایران، پس از استقرار نظام سرمایه‌داری در کشور پای به دورانی گذاشت که سیر سرعت اشبات سرمایه در طول آن شلرغم وقفه‌های کوتاه، در سراسر جهان کسب نظیر بود، و این نبود مگر به لطف حاکمیت اقتصادی سرمایه انحصاری و نقش تعیین کننده حکومت شاه مزدور در حفظ و دفاع از مبانی استثمار امپریالیستی طبقه کارگر جوان ایران. پس اگر رژیم شاه از پایه طبقاتی وسیع و حمایت‌فعلی



در میان بورژوازی ایران برخوردار نبود، نه از آنرو بود که در واقعیت امر نمایندگی سیاسی و حکومت خادم به تمامی ایشان نبود، بلکه به این خاطر بود که بورژوازی ایران خود به دلایل مختلف تاریخی - طبقاتی امولا در شرایطی نبود که اهمیت و نقش این حکومت را در بقا خود، بخصوص در عصر انقلابات پرولتری، به وضوح دریابد. بورژوازی ایران از بدو تولد خود به مثابه طبقه استثمارگر اصلی در جامعه با حاکمیت اقتصادی بلامناع سرمایه انحصاری مواجه بود، چرا که خلق بد دهه ۴۰ (املاحات ارضی) خود پیرومای امپریالیستی بود. اما از سوی دیگر کارگر سرمایه انحصاری شرط لازم و ضامن شرایط مساعد سودآوری کلیه اقدار سرمایه در کشور بود و لذا بسیاری بورژوازی ایران در زمینه اقتصادی جز انحصارات امپریالیستی "پیشاهنگ" دیگری نمی توانست وجود داشته باشد. اما از نقطه نظر سیاسی، بورژوازی غیر انحصاری ایران و نمایندگان لیبرال آن از درک طبقاتی روشنی برخوردار نبودند. اینسان در بدو امر به املاحات امپریالیستی "آری" و به دیکتاتوری آن "نه" گفته بودند. رابطه ناگزیر موجود میان ندای این "املاحات" (یعنی حفظ و بسط شرایط سودآوری سرمایه) و دیکتاتوری عربان سیاسی (یعنی مرکزیت غیر دموکراتیک در درون بورژوازی) را درک نمی کردند. درک رابطه اقتصاد و سیاست در عصر امپریالیسم برای بورژوازی غیر انحصاری ایران محتاج تجارب اقتصادی و سیاسی بیشتری بود، تجاربی از نوع بحران انقلابی ای که در دو سال اخیر از سر گذرانده است، تجاربی که سرد و گرم را بر او بچشاند تا منطق حرکت قیام دلسوز اما بی تک سنجگیر خود، یعنی سرمایه انحصاری و حکومت مزدور آن را دریابد و جذب کند.

به این ترتیب رفتار بورژوازی ایران از حکومت شاه را نباید در ظهور احزاب اصیل سلطنت طلب (چرا که به لطف وجود حکومتی آن چنان بورژوازی امولا نیازی به مبارزه حزبی حس نمی کرد) بلکه در شرح انباشت سرمایه در بازار داخلی و سکوت سیاسی بورژوازی ایران (که از همان خیال "نه" گفتن به دیکتاتوری امپریالیستی نیز کوتاه آمده بود) پس از املاحات ارضی جستجو کرد. رژیم شاه سمبل و عامل حفظ انحصار درونی بورژوازی ایران بود. زیرا ضامن وجود چنان شرایط سودآوری برای کلیه اقدار سرمایه در بازار داخلی بود که بورژوازی امولا تفکر و عمل سیاسی را بدو واگذار کرده و خود در "انباشت و انباشت" غرقه گشته بود. و اگرگاه و بیگانه نمایندگان لیبرال سرمایه غیر انحصاری غرولندی داشتند این بیادگی بازتاب مکان انفعالی سرمایه غیر انحصاری در اقتصاد تحت حاکمیت انحصارات، و منعکس کننده مضطربانی بود که سرمایه غیر انحصاری بدلیل همین مکان انفعالی با هر تغییر و تحول در پارامترهای تولید و رقابت، با آن مواجه می گشت. اما این

انحصار "شحمیلی"، و کاملاً درک نشده (از سوی بورژوازی لیبرال) تنها می توانست مادام که مانع مهمی بر سر انباشت سرمایه قرار نگرفته است ادامه یابد و جدایی ایدئولوژیک بورژوازی ایران از حکومت حامی خود، آنجا که بحران اقتصادی اوج گرفت و به بحران سیاسی منجر شد که طبقات محروم جامعه را به نقد حکومت سوق می داد، نقش تعیین کننده یافت. تضعیف وحدت درونی بورژوازی در دوران بحران اقتصادی و تشدید رقابت امری طبیعی است، اما این "امر طبیعی" بدلیل سنگینی خاص بحران بر سرمایه غیر انحصاری (به نسبت سرمایه انحصاری) از یکسو و عدم توقف بورژوازی غیر انحصاری ایران به مگسبان تعیین کننده رژیم شاه در زیست اقتصادی اش از سوی دیگر، ابهامی عظیم و از نقطه نظر بورژوازی کاملاً مخرب یافت. بورژوازی غیر انحصاری و نمایندگان لیبرال آن نقش خود را در دفاع از رژیمی که لاقلاً پانزده سال تمام مدافع بباط پر رونق چپاولشان بود کاملاً درک و ایفا نکردند و بدون توجه لازم به آنچه که می رفتند تا از دست بدهند، و در هراس از اوچگیری جنبش توده ای که جنبش پرولتری را در بطن خود پرورش می داد، تنزل و بفرج داده و به حکومت حامی خود پست کردند. تلاش سرمایه انحصاری در تشهیم ضرورت دفاع فعال از حکومت شاه به بورژوازی غیر انحصاری و نمایندگان لیبرال آن سودی نبخشید و این متوهم ترین نمایندگان سرمایه، و با بهتر بگوئیم نمایندگان نوهامت سرمایه در کشور تحت سلطه امپریالیسم خود به عاملی مهم در تضعیف انحصار ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی بدل شدند. آری، ما نیز معتقدیم که بورژوازی لیبرال "تنزل" به خروج داده است، "تنزل" بوده است، اما نه به عنوان جزئی از اره و گاه "تغلب" و در قبال "مبارزه"، بلکه به مثابه جزئی از "فد انقلاب" و در قبال "سرکوب جنبش انقلابی". با این ترتیب اگر بحران اقتصادی و تشدید رقابت در درون بورژوازی زمینه عینی تضعیف انحصار درونی بورژوازی ایران را در ابتدای انقلاب بوجود می آورد، اوچگیری جنبش توده ای، هراس بورژوازی ایران و عجز بورژوازی لیبرال از درک مشخص نیازهای سیاسی - ایدئولوژیک حاکمیت سرمایه در ایران، زمینه های ذهنی آنرا می ساخت و به تشنج سیاسی در درون بورژوازی دامن می زد.

نمایندگان سیاسی سرمایه انحصاری و بورژوازی لیبرال ایران دو جناح ضد انقلاب بورژوازی - امپریالیستی را تا پیش از سازش زمستان ۷۷ تشکیل می دادند سازشی که نه تنها نقطه خیانت رهبری خرده بورژوازی به جنبش انقلابی، بلکه نقطه عقب نشینی سرمایه انحصاری نیز بود. هنگامی که اوچگیری جنبش انقلابی سقوط شاه را امری محتوم و اجتناب ناپذیر ساخت سرمایه انحصاری ناگزیر به مواضع بورژوازی لیبرال، که می گوئید تنها جنبش انقلابی را در همین سطح مهار زند، عقب

نشست رهبری سازشکار خرده‌بورژوازی که انقلابی گری اش با سقوط رژیم سلطنت از هرگونه محتوایی تهی می‌شد و اجتناب از پذیرش عروج رهبران انقلابی نوینی را، با فراتر رفتن مبارزات توده‌ها از چهارچوب مبارزه ضدسلطنتی، دریافته بود، و سرمایه‌انحصاری که در یک مبارزه قدرت با صف انقلاب به سقوط شاه رفاقت داده بود، هر دو در یک نقطه، یعنی سقوط شاه و حفظ حاکمیت سرمایه با حداقل تخریب ماشین حکومت، یعنی دقیقاً در موانع بورژوازی لیبرال به مازش رسیدند. طسرح انتقال دستگاه حکومت به بورژوازی لیبرال، با حمایت معنوی رهبری خرده‌بورژوازی و حمایت مادی (امایبی شک موقت) سرمایه‌انحصاری، ریخته شد. موافقت‌نامه "انعام انقلاب" به امضاء طرفین معامله رسید. ارتش برادر توده‌ها و بازگان نخست‌وزیر محبوب اعلام شدند، اسلحه به توده‌ها حرام و به پادگانهای دولتی روا داشته شد و تلذتی همه جانبه برای جلوگیری از قیام مسلحانه که دیری بود به شعار توده‌ها بدل شده بود، آغاز گشت.

اما همینجا باید تذکر داد که اگر رهبری خرده‌بورژوازی و بورژوازی لیبرال در تصور خود در این معامله به تمام آنچه که در نظر خود به مثابه پیروزی محسوس می‌کردند رسیده بودند، سرمایه انحصاری تنها به یک عقب‌نشینی تاکتیکی دست زده بود. بورژوازی لیبرال در عصر امپریالیسم در کشور تحت سلطه نمی‌تواند نماینده باپدار منافع کل سرمایه‌های اجتماعی سرمایه‌ای که اینچنین با کارکرد انحصارات امپریالیستی آمیخته است، باشد. سرمایه انحصاری حکومت دلخواه خویش را، که همانطور که گفتیم حکومت حامی کلیه اقشار سرمایه در کشور است، در حکومت شاه به روشنی تخریب و تصویر نموده بود، و دقیقاً چنین حکومتی است که امپریالیسم برای استقرار مجدد آن (نه الزاماً در شکل قبلی) تلاش کرده و می‌کند، باین ترتیب تلابق تاکتیکی مواضع سرمایه انحصاری با مواضع بورژوازی لیبرال یک تلابق گذرا و حاصل عقب‌نشینی سرمایه انحصاری در مقابل امواج انقلاب بود. تلابقی که با تحول شرایط، و بخصوص با تغییر توازن نیروها از آنچه که چنین عقب‌نشینی‌ای را به سرمایه انحصاری تحمیل کرده بود، از میان رفته و نمایندگان راستین آن را به میدان باز فرا می‌خواند. قیام بهمن دقیقاً موجب چنین تحولی در شرایط بود و به همین خاطر به سرعت انقلابی شاعرها و شیوه‌های بورژوازی لیبرال را بر منافع مقطعی سرمایه انحصاری از میان برد. این اساس بحث ما درباره جناحهای کنونی هیئت حاکمه و نقطه اختلاف نظر ما با نیروهای است که بورژوازی لیبرال را نماینده سیاسی کل سرمایه در بازار داخلی و بطریق اولی نماینده سرمایه انحصاری قلمداد می‌کنند. (به این نکته باز خواهیم گشت).

تنگنه اساسی اینست که قیام ۲۲ بهمن علیرغم

توافقات سه جانبه و تلاشهای "رهبران" در مهار آن، به وقوع پیوست. قیام معاصبات و توافقات را در هم ریخت و مساله قدرت سیاسی (و ناگزیر پیرویه پیش‌بینی شده برای انتقال مجدد آن به سرمایه‌انحصاری) را که بی‌زشت تا بر روی کاغذ فیصله باید، مجدداً به پراتیک سیاسی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب باز سپرد. قیام بحران سیاسی بورژوازی را تداوم بخشید و آغاز حل بحران اقتصادی، این زمینه شبتی تشتت درون بورژوازی را به زمانی دورتر احاله کرد. اگر تا پیش از قیام کابوس غیبت مسلحانه توده‌ها زمینه‌های توافقی هرچه سریعتر را فراهم می‌ساخت، این که این کابوس بورژوازی به واقعیت بدل گشته و علیرغم شمه کاره ماندنش آثار خود را بر دستگاه حکومتی اعطاشی به بورژوازی لیبرال وسیعاً آشکار ساخته بود، حرکتی هرچه سریعتر در جهت باز یافتن آن شکل نهایی رهبری سیاسی که قیام را اینبار به مثابه یک واقعیت باز شناسد، در دستور کار بورژوازی و امپریالیسم قرار گرفت. دولتست بازگان اهرم های قدرت را سالم و کارگزاران زحمتکشان را مطیع؛ قانع و بی سلاح تحویل نگرفت و لذا بازسازی این اهرم‌ها و خلق سلاح و تضمین اطاعت توده‌ها از حکومت مجدداً به وظیفه عملی بورژوازی تبدیل شد. اما این حکومت، همانطور که در عمل نیز نشان داده شد، نمی‌توانست حکومت بورژوازی لیبرال باشد. توده‌ها با قیام خویش خود توسط انعام انقلاب را نقش بر آب کرده و سودای تداوم آن را در سر داشتند و این خسود بخود نقش بورژوازی لیبرال را خشتی کرده و ضرورت دخالت مجدد "رهبری انقلاب" و بخصوص فدائیت الله خمینی را در مهار انقلاب آشکار ساخت.

یک دولت بورژوازی لیبرال، برخوردار از حمایت معنوی "رهبری" خرده‌بورژوازی، تنها در صورتی می‌توانست چون ابزار موثر در خدمت خاسته انقلاب عمل کند که کار به قیام نمی‌گشاید. اما قیام به وقوع پیوست و انقلابی مواضع سرمایه‌انحصاری بر مواضع بورژوازی لیبرال نیز، ناگزیر به پایان رسید، چرا که هنگامی که توده‌ها مناسبات توافق شده نیروها، و اجزاء متشکله اردوگاه ضد انقلاب را در هم ریختند، این نیروها و اجزاء نیز ناگزیر خود توافقات فیما بین را فسخ شده تلقی کردند و برای کسب نقطه مازش جدید، بر مبنای واقعات جدید، و بی‌شک با توقعاتی جدید، مجدداً پای پیش‌گذارند (به استثنای بورژوازی لیبرال که مدتی نسبتاً طولانی سرکجه گرفت و از عیب‌زدگنی دیگران به حیرت افتاد). مراکز متمسدد قدرت، این کابوس بورژوازی لیبرال‌های چون بازگان و بنی‌صدر، بیش از آنکه تجلی رفاقت قائم به ذات نیروهای سیاسی بورژوازی برای کسب سهم هرچه بیشتر در قدرت سیاسی باشد نتیجه ضربه‌ای بود که قیام به توافقات ایشان وارد کرده بود. سرمایه انحصاری بویژه به سرعت بر این

واقعیت، یعنی تاثیر تعیین کننده قیام بسوسر شرایع مشد سیاسی در جامعه، وقوف یافت و تلاش خود را دریافتن آن نیروی سیاسی مشخص که برای مبارز انقلاب، پس از قیامی که به تسلیح توده‌ها و بسط اعمال اراده مستقیم آنان منجر شده بود، از همه آماده‌تر باشد، ایزر گرفت. این نیروی سیاسی، جز جریان خرده‌بورواشی ای که رهبری جنبش را تا پیش از مازش در دست داشت، یعنی روحانیت و در رأس آن آیت‌الله خمینی، نمی‌توانست باشد. نیروی شی که افسار خرده‌بورواشی و بویژه بخش سنتی آن را کاملاً در دست داشت. نیروی که از یکسو خود بسا تمام وجود در سرکوب انقلاب، که معرفت نامحتسوی خدا مبرها نیستی خود را با وضوح بیشتر و ناگزیر در یک چهارچوب ایدئولوژیک انقلابی آشکارا زد، ذینفع بود از سوی دیگر برای انجام نقش خدا انقلابی مطلوب سرمایه انحصاری از نفوذ گسترده‌ای در میان همین توده‌های انقلابی برخوردار بود. در یک کلام نیروی بود که می‌خواست می‌توانست انقلاب را با نام انقلاب مورد تهاجم قرار دهد. بنا بر این سرمایه انحصاری و رهبری خرده بورواشی هر دو در یک جهت گامی جدید به جلو گذارنده، حال آنکه بورواشی لیبرال، که همچون زمان شاه در تحلیل شرایع مشخص جامعه یک فاز عقب بود، مفاد توافقنامه را چسبیده و به رخ می‌کشید و لزوم وفاداری به آن را تبلیغ می‌نمود.

مروج حزب جمهوری اسلامی به مثابه پرچمدار سرکوب انقلاب حامل این همسویی سرمایه انحصاری و رهبری خرده بورواشی بود و دولت‌های پادروهای بازرگان و بنی صدر، با رتباب بلاهت سیاسی بورواشی لیبرال، بوروا- لیبرالها مجددا، و اینسارحتی با تشکیل کابینه" دراپوزیسیون قرار گرفتند و سرمایه انحصاری، اینسار با جایگزینی موقت نفوذ روحانیت، و بویژه آیت‌الله خمینی در توده‌های ستوهم، بجای لشکر گارد و هواشیروز، مجددا از موضع قدرت به ادامه سیاست‌های اویسی و از هاری و بیخسار و رجیمی پرداخت. همینجا تاکید کنیم که اینکسه روحانیت و بویژه شخصی آیت‌الله خمینی تاجه حدبر نقش ایزاری خود در خدمت سرکوب انقلاب و استقرار مجدد حاکمیت بلامنازع سرمایه انحصاری واقفند. مساله تعیین کننده‌ای نیست. ملائم این وقوف در آیت‌الله خمینی بسیار کمتر از بهشتی‌ها و خامنه‌ای‌ها و آیت‌ها است، و حزب جمهوری اسلامی که سرکیمی از این دسته دوم است، تطابقی بسیار آگاهانه تر با نیازهای سرمایه انحصاری را در سیاست‌های خود منعکس می‌سازد (در قسمت‌های بعدا بسن تطابق راجز، به جز توضیح خواهیم داد). آنچه مهم است درک سمت و سوی حرکت سرمایه در عرصه سیاست و لذا درک جلوه‌های جدید شعارها و تدرین بورواشی است.

جداشی سرمایه انحصاری از بورواشی لیبرال، پس از دوره کوتاهی از وحدت تاکتیکی، وگرایش آن به قرار گرفتن در بش. جریاناتی که نفوسود رهبری خرده بورواشی را در خدمت سرکوب انقلاب ایران به جریان اندازد و اردوگاه خدا انقلاب را با

انگاز بر آن بر سرها نگاهدارد، مشخصه بارزیست امیربالیم دردوران پس از قیام است. به اعتقاد ما حزب جمهوری اسلامی، به مثابه یک ارگان سیاسی، و نه الزاما تک‌تک اعضا آن، دقیقاً ایزاری در خدمت این سیاست مشخص سرمایه انحصاری است، و هرگونه تحلیل اوضاع سیاسی کنونی که حرکات خرده بورواشی و روحانیت راهبر آن را صرفاً بر مبنای منافع در خود خرده بورواشی ایران، و بی‌اتلاق قائم به ذات سرمایه‌ستمداران و رهبران آن، ارزیابی نماید به بیراهه رفته است. اینگونه به بیراهه رفتن‌ها تا بدانجا پیش می‌رود که امولادر تحلیل منافع و خصایص بین جناح‌های هیئت حاکمه، هیئت حاکم‌های که همه در خدمتگذاری آن به سرمایه دشمنی آن‌ها برولناحاری اتفاق نظر داریم، مساله کلا بصورت مبارزه‌ای میان جناح‌های خرده بورواشی و بورواشی حکومت عرصه می‌شود و سرمایه انحصاری این دشمن پیگیر و همیشه حاضر انقلاب ما با بطور کلی از عرصه تفصیلات درونی بورواشی حذف می‌شود و با آراسی به یکی از مولکین جناح بنی صدر (بورواشی لیبرال-ال) تبدیل می‌گردد. حال آنکه به اعتقاد ما سرمایه انحصاری، با نقش ایزاری ویژه‌ای که به کنگ حزب جمهوری اسلامی برای روحانیت، آیت‌الله خمینی و توده‌های عقب افتاده خرده بورواشی تدارک دیده است، و بورواشی لیبرال، کسه بدنحال توافق‌های زمستان ۵۷ و موافقت بنی‌صدر در انتخابات ریاست جمهوری هنوز در نهاد‌های دولتی و اجرائی، با تمام بی اعتباری و انفعالشان، چنگ انداخته است، همچنان دوسوی کشمکش در درین بورواشی را تشکیل می‌دهند؛ با این تفاوت که اینبار سیاست‌ها، شعارها و شیوه‌هایی که در این کشمکش بکار گرفته می‌شوند تا حدود زیادی تغییر یافته‌اند.

پس اگر تا قبل از قیام بهمن سرمایه انحصاری در جریان عقب نشینی موقتا در وجود شی تاکتیکی با بورواشی لیبرال قرار گرفته بود، پس از قیام که سرکوب انقلاب با نام انقلاب و با بسیج توده‌های وسیع خرده بورواشی به یک نیاز عملی خدا انقلاب بدل شد، این وحدت تاکتیکی موقتا بین سرمایه انحصاری و رهبری خدا انقلابی خرده بورواشی بوجود آمد و حزب جمهوری اسلامی که ایزار تشکیل داتی این وحدت جدید بود، به اهرم اصلی سرمایه انحصاری در عرصه سرکوب انقلاب تبدیل شد. اما آیا این بدان معناست که بورواشی لیبرال با اهداف سرمایه انحصاری در قبالی اقتصاد و انقلاب ایران در تناقضی افتاده است؟ اید چنین نیست. ریشه تعارضات و ناسازگاری‌های سرمایه انحصاری با جناح بوروا- لیبرالی در بهشت حاکمه نه در اهداف بلکه در شیوه‌هاست. ما در قسمت‌های بعد به جزئیات این مساله خواهیم پرداخت و اینجا به ذکر نکاتی کلی اکتفا می‌کنیم: بورواشی لیبرال ایران، در طول یکسال و نیمی که در موضع رتق و فتق امر اجرائی انباشت سرمایه و حفظ و تحکیم نظم تولیدی قرار گرفته است، گام به گام به نقشی که حکومت شاه در این

زمینه در خدمت کلیه اقشار بورژوازی ایفا می‌شود بی برده است. جدائی ایدئولوژیک بورژوازی غیر انحصاری ایران از حکومتی که از دست داده است، این قیم ناسوز منسوب انحصارات امپریالیستی، کمتر و کمتر گشته است. امروز بورژوازی غیر انحصاری ایران بسیار روشن تر از هر زمان دیگر پیوند عمیق خود را با امپریالیسم و اهداف دراز مدت آن در ایران درک می‌کنند و این درک را، این نفرت عمیق بورژوازی از انقلاب را، بازرگان و بنی صدر و هم پالکی هایشان به هزار کلام بارها اعلام کرده‌اند. اما اگر لیبرالها امروز به شعور سیاسی لازم برای درک و تائید اهداف دراز مدت امپریالیسم در ایران دست می‌یابند، به مثابه نمایندگان سرمایه غیر انحصاری نمی‌توانند نگرانی خود را از شیوه‌هایی که سرمایه انحصاری برای احیاء "وضع شیرین سابق" اتخاذ می‌کند پنهان کنند. انقلاب برای بورژوازی غیر انحصاری سیری دردناک از تخریب پایه‌های سودآوری و انباشت سرمایه‌اش بوده و سرمایه غیر انحصاری، برخلاف انحصارات امپریالیستی، ظرفیت اقتصادی تحمل چنین دوران طولانی‌ای از هرج و مرج در امر تولید را ندارد. پس "دیگر بی‌استان نظم تولیدی باید هر چه سریعتر مستقر شود". امسأ امپریالیسم بورژوازی در چگونگی تحقق این آرزو همچنان اسیر توهمات خویش است، توهماتی که بی شک پایگاه اقتصادی متزلزل، متزلزل و منهدم آن را منسک می‌کنند. در شرایطی که سرمایه انحصاری در انداز که گفتیم، حرکت دراز مدت خود را در جهت استقرار این نظم تولیدی بر سازماندهی اردوگاه فدا انقلاب و تلاش برای استقرار نظم فدا انقلابی بنا نهاده است. سیاستی که می‌تواند موقتا با تولید و بنام تولیدی در تعارض باشد، بورژوازی لیبرال، که از زاویه انباشت روزمره سرمایه در بازار داخلی حرکت می‌کند، می‌کوشد تا از فراز این قدمهای عملی و ضروری اما دردناک و پرهزینه ببرد. بسورژوازی لیبرال با بیان انقلاب را بدون سازماندهی واقع سنانه فدا انقلاب، و یا لا اقل بدون بهترین شیوه سازماندهی آن، طلب می‌کند و لذا با رد دیگر در توهمات خود با دور اندیشی انحصارات امپریالیستی در تعارض می‌افتد. اگر تا پیش از قیام دو جناح انحصاری و لیبرال در درون بورژوازی بر سر درجه و چگونگی ایجاد تنبیراتی در شکل حکومت چانه می‌زدند، پس از قیام این چانه‌زنان ها بر محور چگونگی و شیوه سرکوب انقلاب ادامه می‌یابد. بهر طریق جزئیات این بحث را باید به شماره بعد وا گذاشت.

آنچه تا کنون گفتیم را خلاصه کنیم: به اعتقاد ما هیچکس از دو جناح موجود در هیئت حاکمه کنونی نمایندگان مستقیم کلیت منافع سرمایه انحصاری - و به این اعتبار ناچیان نهائی بورژوازی - در کشور ما نیستند. این نمایندگان تنها می‌توانند حاصل آن سخن سیاسی ای باشد که فوقاً به آن اشاره کردیم و تا زمانی که شرایط لازم و کافی برای ظهور این سنتز (شق ثالث)، بر مبنای رابطه معینی میان دوازدو-گاه انقلاب و فدا انقلاب، فراهم نیامده باشد، چنین

نمایندگانی در عرصه عملی سیاست توسط سرمایه انحصاری به پیش رانده نخواهند شد. سرمایه انحصاری امروز نماینده مستقیم و جامع الشرایطی در مقابل نمایندگان دیگر اقشار بورژوازی (شامل خرده بورژوازی) عرفه نکرده است، بلکه سیاست خود را، ذرعین آماده کردن زمینه برای ورود این نمایندگان مستقیم به صحنه، اساساً از طریق همین هیئت حاکمه موجود، با همین ترکیب موجود پیش می‌برد. شعار فارت موجود در درون هیئت حاکمه و کشمکش‌های سیاسی مابین جناحها بیش از هر چیز جلوه تلاشهای سرمایه انحصاری در سازماندهی سرکوب انقلاب از یکسو و کسب مجدد خژمونی سیاسی در عرصه بورژوازی با طرد لیبرالیسم و تبلیغ آلترناتیو مستقل خود، از سوی دیگر است. در حالیکه هر دو جناح هیئت حاکمه در دست سرمایه انحصاری، به مثابه ابزاری موثر، مکمل و غیر قابل جایگزینی، در مقابل با انقلاب عمل می‌کنند و لذا در این مقطع مشخص برای امپریالیسم از نقشی حیاتی برخوردارند، هر دو می‌توانند در قبال رشد آلترناتیو املی سرمایه انحصاری عقب رانده شوند، عمل کنند بی آنکه تثبیت شوند. از اینروست که ما هر دو جناح موجود در هیئت حاکمه موجود را بورژوا - امپریالیستی می‌خوانیم بی آنکه هیچکس را نماینده مستقیم و آلترناتیو مطلوب نهائی سرمایه انحصاری بدانیم. نه شکوکراسی تبلیغی حزب جمهوری اسلامی، که پوششی برای مشروعیت بخشیدن به سیاست سرکوب و حشایانه توده‌هاست، و نه لیبرالیسم تبلیغی جناح بنی صدر، که اهرم جدید عوام فریبی بورژوازی، توجیه جنایات رژیم و ابزاری در دفاع از نظم تولیدی سرمایه‌داری است، هیچکس رویتای حکومتی سرمایه را در صورت پیروزی اش بر سر انقلاب، تا مین نخواهند کرد، اما هر دو در عرصه اجزاء یک سیاست واحد فدا انقلابی هستند. مادام که آلترناتیو سوم ساخته نشده و زمینه برای ظهور آن فراهم نیامده است، بورژوازی نخواهد توانست گریبان خود را از این اختلافات رها سازد، اما دقیقاً همین اختلافات است که از یکسو جناحهای کنونی هیئت حاکمه را در ایفای نقش ویژه خود در مقطع فعلی قادر می‌سازد و از سوی دیگر ضرورت و امکان عروج یک سنتز سیاسی را بوجود می‌آورد. این اختلافات تصادفی یا تصنعی نیستند، بلکه کاملاً منسک کننده واقعیت و ماهیت دو جناح موجود در اردوگاه فدا انقلابند. حزب جمهوری اسلامی و جناح بنی صدر بنا بر ماهیت خود، بنا بر آنچه که هستند، مکانی را در سیاست عمومی امپریالیسم احراز می‌کنند که دارند و لذا برای تحلیل چگونگی جان افتادن هر یک در جای خود در این سیاست، امری که هدف اصلی ما در برخورد به اختلافات این سیاست، باید ابتدا نگاهی به مواضع و پایه‌های طبقاتی مواضع ایسین دو جریبان در قبال مسائلی که پیش روی فدا انقلاب قرار دارد بیاندازیم. این مسائل را مادر و سوآل اساسی خلاصه کردیم: انقلاب چگونه باید سرکوب شود؟ و، انباشت سرمایه چگونه باید از سر گرفته شود؟

فدائیسیم:

”خشمگین از امپریالیسم

ترسان از انقلاب“ (۱)

از ظهور کار ۵۹، دوماه می‌گذرد. در طول این مدت مارکسیسم انقلابی شد و سیخ را از این ”بیانیه“ رفرمیسم بخت داده است. لکن ما چرا برخوردیم به کار ۵۹ را درست‌تر خود گذاشتیم؟

به اعتقاد ما کار ۵۹، از یکسو بیان جامع رفرمیسم است در وجه مختلف آن (برنامه، تاکتیک و تشکیلات) و از سوی دیگر برده باپانی کسادی تاریخ در تبدیل انقلابیگری خرده بورژوازی به تمکین، پندار باقی و شیفتگی به جریان خرده‌بورژوازی مد روز. از این رو، برخورد به کار ۵۹ را نه می‌توان تمام شده انگاشت و نه دیر. کار ۵۹ - این زیارتنامه انقلابیگری خرده‌بورژوازی در بارگاه بورژوازی - بحق می‌تواند نوعی ”گروه“ در جنبش کمونیستی ایران محسوب گردد. ”گروهی“ که باید کاملا لغتاً گردد، چراکه مارکسیسم انقلابی نه فقط در مبارزه‌اش علیه جریان واقع‌اپورتونیستی ”فدائیسیم“، بلکه در مبارزه اجتناب‌ناپذیر علیه گرایش‌ات اپورتونیستی نیز می‌باید بدان بازگردد و باز خواهد گشت.

نقطه عزیمت کار ۵۹ کجاست؟

کار ۵۹ از این امر، بعنوان یک ”واقعیت“، واقعیتی که هیچ نیازی به اثبات آن نمی‌بیند، آغاز می‌کند: ”مبارزه شورانگیز مردم ما تاکنون به پیروزیهای چشمگیری دست یافته است.“ نقطه عزیمت ما نیز در برخورد با کار ۵۹ ناگزیر باید نفسی همین ”واقعیت“ پیروزیهای چشمگیر باشد.

”پیروزیهای چشمگیر“ عبارت از چیست؟ از نقطه نظر مارکسیسم و پرولتاریا، پیروزی یک امر طبقاتی است. با پیروزی پرولتاریا و با پیروزی بورژوازی، هیچ پیروزی ماوراء طبقاتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. در انقلاب دموکراتیک - فئودال امپریالیستی حاضر، قیام نقطه اوج مبارزات طبقاتی تمام ”مردم ما“ بوده است و ما به عنوان کمونیست باید قبل از هر چیز خود به‌روسیم که پیروزی پرولتاریا در این تعیین‌کننده‌ترین نبردهای جنگ طبقاتی، پیروزی پرولتاریا در قیام به چه معنا معناست؟

”موفقیت قیام از نقطه نظر کارگران، یعنی موفقیت قیام تحت رهبری سوسیال دموکراتیک (کمونیستی)، و نه هیچ نوع قیام دیگر.“ (لنین، نامه به ای. گوینف). ما از ”تحریر کنندگان“ کار ۵۹ می‌پرسیم

وقتی از ”پیروزیهای چشمگیر“ دم می‌زنید، پیروزی کدام طبقه را مدنظر دارید؟ پیروزی کارگران یا پیروزی بورژوازی را؟ فندان رهبری کمونیستی در قیام به بورژوازی امکان داد که به بمن رهبری خرده‌بورژوازی که وحشت‌زده به او پناه برده بود، در این تعیین‌کننده‌ترین نبرد طبقاتی پیروز گردد. کار ۵۹ به جای اذعان به شکست قیام از نقطه نظر کارگران، بجای درس گرفتن از این شکست، بیگیری ملل آن و روشن کردن درس‌های آن برای پرولتاریا بجای حرکت در جهت تدارک پیش‌شرطهای پیروزی آتی و کامل انقلاب دموکراتیک (آیا فداشیان اساسا به انقلاب آتی باور دارند؟) - پیروزی بورژوازی در شکست قیام و درمیان مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا را ”پیروزیهای چشمگیر مردم“ جا می‌زنند.

آیا هنگامیکه ما مطرح می‌نماییم که قیام از نقطه نظر کارگران شکست خورده است این بدان معنی است که هیچ تمییر با ”املاحتی“ - و اگر بخواهیم با تمییر دلخواه فداشیان صحبت کنیم هیچ پیروزی با شیمجه پیروزیهای - در رژیم سیاسی کشور حاصل شده است؟ تنها اشخاص نابینا می‌توانند اذعان کنند که هیچ تمییری حاصل نشده. اما برای کسی که به پیشرفت انقلاب و به پیروزی کامل آن می‌اندیشد، مسلما کنگه مساله نه در اذعان به تغییرات و نیل انکار آن، بلکه در نیروی محرکه این تغییرات، یعنی در مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا نهفته است.

تا آنجا که به تغییرات مربوط می‌شود، از نقطه نظر پرولتاریا این تغییرات مبارزات است از املاحتی در رژیم سیاسی کشور. املاحتی که نه در وحدت با بورژوازی، بلکه در مبارزه انقلابی علیه بورژوازی نهست آمده و شما ما مدین مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا و توده‌های زحمتکش و گسترش آن تا کنکبک های تفرقی است که بویژه در قیام اتحاد گردید. املاحتی حاصل شده - با آنچنان که مدنظر فداشیان است شیمجه پیروزیها و ضربات وارده بر سلطه امپریالیسم - تنها عبارتست از دستاوردهای دموکراتیک قیام. املاحتی دموکراتیکی که دقیقا علیه بورژوازی بوده و درست به همین دلیل بورژوازی تمامی گوشه‌های خود را معطوف به باز پس گرفتن این املاحتی با شیمجه پیروزیها نموده است.

سوالی که در برابر کمونیستها قرار می‌گیرد آنست که چگونه می‌توان این دستاوردها را حفظ کرد، گسترش داد و در جهت تدارک آماجگی پرولتاریا تدارک پیش‌شرطهای پیروزی آتی و کامل انقلاب دموکراتیک مورد استفاده قرار داد؟ مارکسیسم در این زمینه موضع و رهنمودهای کاملا روشنی دارد: ”مارکسیسم به تنهایی و با دقت و بدستی رابطه املاحتی را با انقلاب تعیین کرده است. اگرچه ما کس نتوانست این رابطه را فقط از یک جنبه ببیند - یعنی تحت شرایط قبل از اولین پیروزی دائمی و با دوام پرولتاریا، اگر فقط در یک کشور صورت گیرد. در تحت آن شرایط



بایه رابطه صحیح این بود که اصلاحات نتیجه فرعی مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریاست. در سراسر جهان سرمایه داری این رابطه بایه تاکتیکی های انقلابی پرولتاریاست. الغیاشی که توسط رهبران فاسد انترناسیونال دوم و شوالیه های شبید فضل فروش و نیمه خوش سر و وضع انترناسیونال دو ونیم تحریف و مبهم شده است. (لنین ، درباره تاکتیکیا ، ص ۶۹ از انتشارات سازمان فدائشی ! تاکید از ما استست .)

رهبران سازمان چریکهای فدائشی نیز از فضای همین "رهبران فاسد انترناسیونال دوم" کام برمی دارند و قتیگه "اصلاحات" حاصل شده را بعنوان "نتیجه فرعی مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا" نمی بینند ، روی آن برده می افکنند و این رابطه را که بایه تاکتیکی های انقلابی پرولتاریاست تحریف می کنند .

فدائشی بجای تکیه بر مبارزه پرولتاریا ، بجای حرکت در جهت تبدیل این مبارزه به مبارزه طبقاتی انقلابی او که لاجرم "احتیاج به گسترش وسیع تمام جنبه های جنبش کارگری دارد" ، بجای تدارک آمادگی پرولتاریا بر زمینه مبارزه برای حفظ ، بسط و گسترش اصلاحات دموکراتیک بدست آمده ، آن مبارزه ای را سرنوشت سازی می خواند که رهبری آن در دست "بت الله خمینی" است ! همان مبارزه ای که بورژوازی برای باز پس گرفتن دستاوردهای مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا و توده های زخمکش ، برای اهدام اصلاحات حاصله ، به پیش می برد و رهبری آیت الله خمینی را نیز - بویژه بدان نحو درخشانی که مثلا در ۲۸ مرداد سال گذشته در بورش به گردستان انقلابی ویا ۲ اردیبهشت همین امسال در هجوم به دانشگاه ها شاهدش بوده ایم - هر آن نگاه که خولیبیرا - لیسمن در گل می ماند ، بخدمت می گیرد !

هیچ ایامی ، مگر آنکس که با مبتذل ساختن مارکسیسم ابتدال خودش را آشکار سازد ، اساسا نمی تواند آن مبارزه ای را که تحت رهبری پرولتاریا نباشد مبارزه ای "سرنوشت ساز" بخواند. لکن ابتدال شعور گران کار ۵۹ به همینجا خاشه نمی پذیرد: "وقتی به اهمیت این مبارزه سرنوشت ساز... بیان دیشیم... بیش از پیش درمی یابیم که هر اشتباه تیروهای شرقی خواه سیاسی که بر بیکر این جنبش خراش وارد می کند ، چه ابعاد خیانت آمیزی بخود می گرد و برعکس هر تلاشی که این جنبش را گامی به جلوراند و این سنگر مبارزه را متحد و استوار سازد چه خدمتی عظیم در راه آرمان پرولتاریای ایران ... به حساب می آید؟

کار ۵۹ نه تنها این اعتقاد را موعظه می کند که پیشرفت جنبش دموکراتیک - فدا میریالیستی بحفظ دستاوردهای دموکراتیک قیام و بسط این دستاوردها ، تحت رهبری بورژوازی ممکن است ، بلکه هر تلاش برای ارتقاء مبارزه طبقه کارگر را از طرف نیروهای کمونیستی که تا حد سرنوشتی لیبرال - ترفیخواه سلسوط نگذند ، "خراش" وارد کردن بر پیشتر جنبش ، "خیانت"

به آرمان پرولتاریا و برهم زنده وحدت در سنگر مبارزه علیه امپریالیسم می خواند!

عدم اعتقاد کار ۵۹ به اصل مبارزه طبقاتی و عدم اعتماد و اتکا بر پرولتاریا بدان جا می رسد که ماهیت و نقش حکومت کنونی را با "ناوابسته" بودن آن تبیین می نماید. برای کار ۵۹ ، حکومت کنونی ارگان سرکوب و سیادت طبقه معینی نیست که بنا بر سریر مبارزات طبقاتی در انقلاب ایران و مناسبات کنونی طبقات ، نقش معینی را برعهده گرفته و باشیره های خاصی عمل می کند؛ حکومت کنونی ، حکومت بورژوازی و حکومت ادامه سرکوب انقلاب ایران نبوده و نیست ! مولفه تعیین کننده ماهیت و نقش این حکومت "ناوابسته" بودن آنست . حکومت کنونی ارگان آشتی عموم طبقات خلق در مقابل امپریالیسم ، بعنوان هیأت تجاوز ، هجوم و غارت است که سرمایه مالی آنرا مرجع می شمارد. این چنین است که "امپریالیسم" درمسدد برانداختن این ارگان آشتی طبقاتی است و نه درمسدد سرکوب انقلاب ایران و بازگرداندن شرایط استثمار امپریالیستی ، و بندگی و اسارت کامل طبقه کارگر و توده های زخمکش ایران ! حکومت کنونی که بیشک حکومت بورژوازی و در خدمت امپریالیسم است - ولسو بورژوازی لیبرال فعال ترین صحنه گردان آن باشد. اکنون نقش ادامه سرکوب انقلاب ایران و کوشش برای بازگرداندن شرایط استثمار امپریالیستی زخمکشان ایران را ایفا نمی کند ، بلکه تا مین کند "وحدت خلق" در برابر سیاست هجوم "امپریالیسم" است ! کار ۵۹ بایه رسمیت شناختن نقش دولت بعنوان ارگان آشتی طبقات ، مبارزه کنونی طبقات را نیز چنین توضیح می دهد:

"مخالف جنگ افروز و سرکوبگر درون هیئت حاکمه که فاقد هرگونه تجربه سیاسی بوده... هنوز به اعمال جنگ افروزان و ضد دموکراتیک خود ادامه می دهند و درست در برابر این مخالفت ، جریانات انحراف به چپ جنبش کمونیستی روز بروز بیشتر به اعمال آشوبیستی و شعار های سرنگونی گشاده می شوند و ناگفته بیادست که این دو پیوسته برهم تاثیر می گذارند و هر یک زمینه و بستر حرکات مخرب دیگری را فراهم می کنند!"

ایدئولوگ های بورژوازی ، لیبرال ها و دموکرات ها ، با عدم درک مارکسیسم و عدم درک جنبش نوین کارگری پیوسته از یک نقطه بوج به نقطه دیگر می برند. زمانی آنها کل موضوع را بسا ادعای اینکه اشخاص شیطان صفت و کج اندیش طبقه ای را بر علیه طبقه دیگر "تحریک" می کنند ، تبیین می نمایند ، و زمانی دیگر ، خودشان را با تصور اینکه حزب کارگران مبارز است از "پسک" حزب صلح طلب برای رفتم "دلدار می دهند".

(لنین ، انحرافات در جنبش کارگری اروپا) .

ایدئولوگ های فدایی نیز مبارزه کنونی طبقات

را با این ادعا تبیین می‌کنند، که کج اندیشان و شیطان
 سفاشی که در "مافیل جنگ امروز و سرکوبگر دره‌رون
 هیئت حاکمه" ماورا، طبقاتی رخنه کرده "وفاقسد
 هرگوت تجربه سیاسی" می‌باشند از بکطرف، و کسو-
 نیبتی "آثار نیست" و "چپ‌رو" از طرف دیگر،
 طبقات را علیه یکدیگر تحریک می‌کنند! ایدئولوگهای
 فدائی به درگاه بورژوازی تسلیم می‌خورند که کمونسم
 یعنی همان فرمیسیم، فدائیسیم یعنی همان بشی‌مدریسم
 و خود را با این امر که تبدیل به ارگانی ملخ طلب
 برای فرم گردند دلنداری می‌دهند! اما اگر وظایف
 دموکراتیک - فدا میریالیستی انقلاب ایران همچنان
 ناتمام مانده است (که به زعم فدائی این وظایف
 را باید بورژوازی به اتمام رساند و جنبش کمو-
 نیستی به جنبش برای فرم تبدیل گردد) یک بحران
 انقلابی غیر قابل اجتراز است. و این بحران اکنون
 پیش چشم ما انکشاف می‌یابد. "وظایف پرولتاریا که
 از این موقعیت ناشی می‌شود کاملاً بدون تردید
 معین هستند. پرولتاریا باید که بدون تنها
 طبقه انقلابی بیگیر جامعه معاصر در رهبری
 مبارزه تمام خلق برای یک انقلاب کاملاً دمو-
 کراتیک، در مبارزه تمام زحمتکشان و استثمار
 شدگان بر علیه جباران و استثمار گران قرار
 بگیرد. این طبقه تنها بخاطر اینکه از ایده
 هژمونی پرولتاریا آگاه بوده و به آن ترتیب
 اثر می‌دهد، انقلابی می‌باشد. پرولتری که
 از این وظیفه آگاهی دارد، برده‌ایست که سر
 ضد بردگی قیام کرده است. پرولتری که از
 این ایده مبسوط بر قرار گرفتن طبقه او در
 رهبری آگاه نیست، یا پرولتری که ایمن
 ایده را انکار می‌کند، برده‌ایست که بسبب
 موقعیتش بعنوان یک برده واقف نیست؛ در
 منتهای مراثی او، او برده‌ایست که مبارزه
 می‌کند تنها بخاطر بهیشت وضع خودش بسبب
 مشابه یک برده، ولی نه کسی که برای سونگو-
 نی بردگی مبارزه می‌کند."

(لنین، فرمیسیم در جنبش
 سوسیال دموکراتیک روسیه)

کار ۵۹ پرولتاریا رانه به سرنوشتی بردگی، بلکه
 به تمکین کامل به بدترین شرایط بردگی دعوت می‌کند:
 کارگران باید با افزایش تولید و بهره‌وری کار،
 مانع تبلیغات نفاق افکنانه دشمنان خود شوند!
 فدائی کارگران را که بر زمین تشدید استثمار ناشی
 از بحران اقتصادی خود بخود به مبارزه برخاسته‌وهر
 روز بیشتر برمی‌خیزند به نابودی دشمنان نشان دعوت
 نمی‌کند، آگاهی آنان را درجهت سوسیالیسم هدایت
 نمی‌نماید. آنان را به تشدید مبارزه‌شان برای حفظ
 و بسط دستاوردهای دموکراتیک فراموشی خواند، وظایف
 خاص آنان را در دفاع از معیشتشان با وظایف عامشان
 در انقلاب دموکراتیک مبسوط بر قرار گرفتن در راه
 مبارزه تمام توده‌های زحمتکش برای دموکراسی عملی
 کردن ایده هژمونی‌شان ببیند نمی‌زند، بلکه از
 کارگران می‌خواهد که برده‌های آرا می‌باشند تسلا
 می‌آید "مجزوزاوی برمد" و "وحدت صفوف خلق" درهم

ریسزد!

کار ۵۹ پرولتاریا و توده‌ها را سی‌فرهید کسه
 "ملخ عادلانه در کردستان، حل ملخ آمیز مسائل
 کردستان" و تحقق حقوق خلق‌ها تحت هژمونی
 بورژوازی و در چهارچوب دیکتاتوری بورژوازی امکان
 پذیر است. فدائی رسماً و علناً به این اصل لنینی
 که پیروزی انقلاب دموکراتیک - و از جمله تحقق
 حقوق خلقها - تنها تحت هژمونی پرولتاریا ممکن
 است، پشت کرده است. بهر حال، رها ساختن وظایف
 دموکراتیک طبقه کارگر و "نفی هژمونی پرولتاریا،
 خامترین شکل فرمیسیم" و آشکارترین جلوه جا بگزین
 کردن سیاست لیبرالی بجای سیاست کمونیستی است.

وجه دیگر اپورتونیسیم فدائی ثلاثی در جهت
 محدود ساختن این سازمان در چهارچوب فعالیت
 علنی به قیمت استنکاف آشکار از برنامه و تاکتیک
 انقلابی و نیز با یمال کردن سنن انقلابی خود فدائی
 است. مذاکرات (بخوان در پیوستگی ر جا بلوسسی)
 متناظر با ثلاثی برای کسب "قانونیت" سازمان، راز
 طرف دیگر حمایت نمشی کار ۵۹ از تشدید تشبیهات
 علیه کمونیستها بطور اعم و جریبان انقلابی در کردستان
 بطور اخص - "ما مصمیم... یا حرکات آنارشیستی
 و شعارهای سرنوشتی و بویژه حرکات چپ‌روانهای
 که توسط آنارشیستها در میان طبقه کارگر میهن مسا
 دامن زده می‌شود به گونه‌ای همه جانبه مبارزه
 کنیم!" - نشانگر آنست که چگونه احزاب و جریانات
 دموکراتیک - حتی جریانات دموکراتیک انقلابی -
 همراه با تشدید مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا
 خواستار تشدید تشبیهات علیه پرولتاریای انقلابی
 می‌گردند. کار ۵۹ که سیاست کمونیستی را به آشکار
 ترین سیاست لیبرالی تنزل داده است، تنها تبلور
 شکست طلبی خرده بورژوازی در دوره‌ایست که ناتمام
 ماندن وظایف انقلاب دموکراتیک ایران، یک بحران
 انقلابی و اعتلای نوین انقلابی را ناگزیر ساخته است.
 کار ۵۹ تبلور آه و ناله روشنفکران خرده بورژوا در
 برابر ناگزیری اعتلای نوین انقلابی و نشاندهنده
 سجدوب شدن آنان به فرمیسیم بورژوازی، و بسا در
 واقع شیفتگی به وعده‌های فرمیسیتی بورژوازی است.
 روشنفکرانی که هیچ اتکایی بر پرولتاریا و مبارزه
 طبقاتی انقلابی او ندارند.

ما باید روی علل ظهور کار ۵۹ و جانشینسی
 آراش طلبان فرمیسیت بجای کسانی که خون راوشیقه
 آگاهی خلق می‌پنداشتند" با تفخیل بیشتر می‌کنیم.

چرا کار ۵۹ ظهور می‌کند؟

در تحلیل علل ظهور کار ۵۹ باید سه مولفه
 زهر زا در نظر گرفت:
 اول اینکه؛ فقدان رهبری کمونیستی منجر به شکست
 قیام از نقطه نظر پرولتاریا گردید. اتوبسی
 « اگر خون نادر به بیداری خلق است، بگذار از
 خون ما روی خروشان جاری شود» بیانیه ۱۹ بهمن
 ۵۰ سازمان چریکهای فدائی خلق.

"حاکمیت خلق" معنای عملی خود را که چیزی جز حاکمیت بورژوازی در شکل جدید نبود، بازیافت. پرولتاریا، برای تحقق اهداف خود در انقلاب، تا کزیر از ادامه مبارزه بوده و به مبارزه خود-گسر چه نه به اشکال و شیوه‌های انقلابی پیشین - ادامه داد. از طرف دیگر، بورژوازی علی‌رغم آن سیاست لیبرالی که در مبارزه برای حفظ سلطه‌اش اتخاذ کرده بود، سیاستی که سیر پیشرفت انقلابی به اوج می‌برد، برای تثبیت حاکمیت خود ناگزیر از سرکسوب قطعی و کامل انقلاب بود. روابط طبقاتی شنبه‌گردیده و به سرعت تغییر می‌کنند. انقلاب بحکم شرایط عینی روابط تازه‌ای بین کلبه طبقات، و به این معنی، مفهومی نوینی بین‌کلبه نیروهای اجتماعی برای مشخص کردن آن نیروهایی که قادرند تا اوم آن را حفظ کرده و انقلاب کامل دموکراتیک را به سرانجام برسانند طلب می‌کنند. رابطه پرولتاریا، زحمتگنان شهر و دهقانان فقیر با بورژوازی چنان است که برایشان غیرممکن است که بورژوازی لیبرال را همراه خود "ببرند" مضافاً این که اقتدار بالایی خرده بورژوازی و منجمله ائتلاف مرفه خرده بورژوازی دموکرات‌آشکارا مخالف تداوم انقلاب و به سرانجام رساندن انقلاب دموکراتیک کامل می‌باشند. لذا، کلبه نیروهای سیاسی که ظاهرآ منافع هیچ طبقه‌ای را نمایندگی نمی‌کنند، نیروهایی که هر یک بنحوی از انحاء مدعی نمایندگی کلبه "خلق" بودند، اینک هرچه سریعتر پایگاه اجتماعی خود را افشاء کرده و ناگزیر بنشین بین دودشلی را ترک می‌گویند.

دوم آنکه؛ بورژوازی بسیار دیر، اما بهر حال پیش از قیام به ناگافی بودن سرکوب قهرآمیز به مثابه تشبیه شیوه سرکوب انقلاب بی برد "لیبرالیسم" را در مقابل انقلاب قرار داد. با تداوم انقلاب لیبرال-الیسم همچنان بعنوان سلاحی موثر در دست بورژوازی باقی مانده و برای سرکوب انقلاب از آن سود میجوید. اما نظر به شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران به عنوان کشور سرمایه‌داری تحت سلطه امپریالیسم لیبرالیسم نتوانسته و نمی‌تواند روشنی سیاسی مناسب و ممکن برای این شرایط محسوب گردد. لیبرالیسم هیچگاه از حد وعده‌های لیبرالیستی فراتر نرفته و نمی‌تواند فراتر رود و اکنون - همانگونه که بیشتر اشاره شد - بورژوازی در حال باز پس گرفتن تمام دستاوردهای دموکراتیک و روبیدن هرگونه لیبرالیسم در رژیم سیاسی کشور است. واضح است که برای باز پس گرفتن کامل دستاوردهای قیام و روبیدن کامل لیبرالیسم در رژیم سیاسی کشور، ایمن بورژوازی انحصاری است که می‌تواند حرکت نهایی را به سرانجام رسانده و وحدت صفوف درهم ریخته بورژوازی را تحت انوریته سیاسی خود بدان بازگرداند.

و سوم اینکه؛ پرولتاریا در تداوم انقلاب دموکراتیک، دیگر نه به اشکال و شیوه‌های پیشین، بلکه اکنون می‌کوشد و ناچار است که مستقلاً به پیشواز

اعتلای نوین انقلاب رفته و انقلاب را در عرصه‌ای وسیع‌تر و با توده مردمی رند یافته‌تر تکرار نماید. بر این بستر است که جنبش کمونیستی در تلقیق بسا جنبش خود بخودی طبقه کارگر، بدل به یک نیروی سیاسی می‌گردد که بتواند ایده هژمونی پرولتاریا بر انقلاب را عملی سازد. بورژوازی دیگر نمی‌تواند به این نیروی سیاسی بی‌اعتنا مانده و در مبارزه با آن در یک عرصه وسیع اجتماعی، نه تنها به حملات از خارج بدان بنده کند. بورژوازی اکنون جنبش کمونیستی را از درون مورد حمله قرار می‌دهد.

آن نیروهای اجتماعی که توان آتراداشتند که در یک تعطیلات انقلابی بچنگند، اما فاقد کشش لازم برای یک مبارزه مستمر تحت سلطه فداانقلاب می‌باشند؛ نیروهایی که بخاطر موقعیت اجتماعی خود از یکطرف نمی‌توانستند توسط رهبری مذهبی جاسب شوند و از طرف دیگر ارگانهای افشاده و سنتسی بورژوا-دموکرات قادر به جلب آنان نبود. بسسه کمونیسم فدائی که چیزی بیش از یک دموکراتیسم بورژوازی با لفافه "مدرن" و ظاهر "چپ" نسبی روی آور گردیدند. بدین ترتیب، جریان فدائی که از آغاز پایگاه اجتماعی خود راه به یک میزان، و بطور همزمان، هم میان پرولتاریا و هم در میان آن ائتلاف و طبقاتی جستجو می‌کرد که در مقابل پرولتاریا مرنا می‌توانند پایگاه جریانی بورژوا-دموکراتیک بسازند، پایگاه اجتماعی خود را بازیافت. تنها راه مقابله با این نیروها، تجدید آموزش انسان منطبق با جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم بود، اما چشم اسفندیار فدائی نیز دقیقاً فقدان چنین جهان بینی بوده و می‌باشد. بدین ترتیب ظهور گار ۵۹ به مثابه "بیانیه" رویکرد قطعی فدائی به رژیم بورژوازی - که همچنانکه یاد شد تنها تمکین و شیفتگی به وعده‌های رژیمستی بورژوازی است - بهیچوجه نباید همچون بیدایش مینرو از مغز یکی از ژوبیتر های فدائی (فدائی بیش از یک ژوبیتر دارد!) تلقی گردد.

رفیق پویان نالیا پیش لیبرالیسم ایران را بدینگونه توصیف نموده بود: "خشمگین از امپریالیسم ترسان از انقلاب"؛ گرچه توصیف پویان به هیچوجه به حمایل اساسی لیبرالیسم ایران اشاره نمی‌کند، اما خصوصیات اشکالی کنونی این لیبرالیسم در جنبش کمونیستی، یعنی خصوصیات فدائیسیم را بدرستی پیش بینی کرده است. ترس از انقلاب در نتیجه یک بحران نوین انقلابی که تا اتمام ماندن انقلاب دموکراتیک ایران آنرا ناگزیر ساخته است. خشمگینی از "امپریالیسم" که هرگونه اصلاحات و رفی را که بتواند بطور واقعی در مقابل انقلاب قرار گیرد، نفی می‌نماید و جایگزین کردن سیاست لیبرال - کارگری بجای سیاست کمونیستی در نتیجه شیفتگی به وعده‌های لیبرالیستی بوج بورژوازی، اینجاست آن خصوصیات فدائیسیم که کار ۵۹ به مبرترین وجهی آشکار ساخته و بنمایش گذارده است.

کار ۵۹ نهایتاً به معنای یک چرخش تاکتیکی صرف در سازمان فدائی است و نه یک استحاله ایدئولوژیک. مبانی تئوریک کار ۵۹، مبانی تئوریک کل سازمان فدائی از آغاز تا حال را تشکیل می‌دهند. ما بعداً به تفصیل به این نکته خواهیم پرداخت. اما اکنون مروری کوتاه داریم بر تئوری و برنامه مستتر در اولین اثر تئوریک فدائی، یعنی "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" به مثابه سرمنشأ اپورتونیسم کنونی فدائی.

فدائیسیم به مثابه تکامل طبیعی رویزیونیسم چپ.

درک نداشتن خلق از امپریالیسم هموارفراکی رویزیونیستی بوده است. شنول امپریالیسم به یک سیاست خارجی چپا و غارت از جانب کشورهای پیش رفته سرمایه‌داری - روایت کائونکیستی امپریالیسم - یکی از مبانی تئوریک سازمان فدائی را تشکیل می‌دهد و می‌دهد: "امپریالیسم با تکیه به زور سیاسی و نظامی خود که ناشی از قدرت اقتصادی جهانی وی می‌باشد هجوم به شرق را آغاز کرد و با تکیه به همین تیر فدانقلابی، رشد طبیعی جوامع شرق را مختل کرد و در حقیقت در مقایسه با رشد جوامع غربی یک رشد مصنوعی بوجود آورد." اما در اینجا سلسله اقتصادی امپریالیسمت بر شرق تنها و تنها با هجوم سیاسی و نظامی امکان پذیر می‌شود نیز هرگونه ادامه سلسله اقتصادی ناگزیر با تیر فدانقلابی عین است. *

بر طبق این دیدگاه مبارزه فدا امپریالیستی نه مبارزه‌ای علیه کل نظام سرمایه‌داری، بلکه مبارزه علیه یک سیاست خارجی غارت و چپاول است. از این روست که روایت کار ۵۹ از مبارزه فدا امپریالیستی هیچ بدعتی در سازمان فدائی مصوب نمی‌گردد.

فدائی "هیچگاه سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه را به عنوان یک نظام سرمایه‌داری به رسمیت شناخت و لزوماً از ضامی نتایج تبعی آن، تکیه به مبارزه طبقاتی پرولتاریا به مثابه موتور محرکه این جامعه، هژمونی پرولتاریا بعنوان پیش شرط انقلاب دموکراتیک پیروزمند در کشور تحت سلطه... و دولت به مثابه ارگان سیاست بورژوازی سر باز زد.

"چطور شد که رژیم آکاهانه بر آن شبکه پایگاه عمده طبقاتی خود - یعنی فئودالیسم را بر سر اندازد؟

... اگر فئودالیسم تکیه‌گاه عمده رژیم نبود پس قدرت سیاسی دولت انعکاس کدام قدرت اقتصادی و در جهت پیشبرد منافع کدام قدرت بطور عمده کار می‌کرد؟ حقیقت را بخواهیم این قدرت امپریالیسم جهانی است."

اگر دولت پیش از این انعکاس قدرت امپریالیسم جهانی است و نه ارگان سیاست بورژوازی، اکنون نیز برای کار ۵۹ مفهوم دولت با "وابسته نبودن" نقل قولها همه جا از "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک" است.

به امپریالیسم جهانی توضیح داده می‌شود و نه بسا مفهوم طبقاتی آن. دولت "غیر وابسته" کار ۵۹، همان دیگری از همان "دولت وابسته" پیشین است که از ارگان سرکوب "خلق" به ارگان آشنی عموم طبقات خلق در برابر "امپریالیسم"، در برابر سیاست غارت و چپاول کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تبدیل شده است.

"اگر شرط کثاندن توده‌ها و متجمله پرولتاریا به مبارزه خود مبارزه مسلحانه است آیا این مبارزه باید هدف خود را فقط پرولتاریا قرار دهد یا باید بر تمام توده‌ها تکیه کند؟ اگر حزب پیشاهنگ در طی مبارزه بوجود آید چه اشکالی دارد که رابطه موری با پرولتاریا نیز در طی جنبش مسلحانه ایجاد گردد؟"

(تاکیدها از ماست)

اینجا نمی‌توان بوضوح انکار تنها اصل واقعا انقلابی مارکسیسم، یعنی اصل مبارزه طبقاتی را که قطعا و صرفاً خواهان تلفیق سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر، جنبش طبقه کارگر و نه هیچ جنبش دیگر، می‌باشد، مشاهده نکرد. فدائی از آغاز بجای اتکا بر پرولتاریا و مبارزه طبقاتی او، با از بین بردن و مخدوش کردن مرزهای طبقاتی خواهان تکیه بر جنبش بورژوا - دموکراتیک توده‌ها بوده است. متناظر با انکار اصل مبارزه طبقاتی، تئوری لنینی حزب نیز یکسره نابود می‌شود: "حزب پیشرو خود می‌تواند بشکل کانون چریکی وجود داشته باشد". حزبی که برای اورابطه با پرولتاریا یک رابطه موری خواهد بود! این یعنی شنول سازمان انقلابی به هیچ "چه باید کرد؟" یا تاکید مکرر نشان می‌دهد که سازمانی که از آن حمایت می‌کند جدا از رابطه اش با طبقه اصل و انقلابی که بطور خود بخودی بر می‌خیزد هیچ معنایی ندارد". (لنین، مقدمه بر مجموعه ۱۲ سال)

نلی تئوری لنینی حزب نمی‌تواند، نفسی هژمونی پرولتاریا را در پی نداشته باشد:

"حزب مستقل طبقه کارگر را برای چه می‌خواهیم؟ برای تا مین هژمونی پرولتاریا، ادامه انقلاب تا مرحله سوسیالیسم (و البته نه برای پیروزی انقلاب دموکراتیک!)... اما اینک این مسأله بشکل مشخص و کنکرت برای ما مطرح نیست. با علم به اینکه این مسأله مطرح خواهد شد ما به موقع و در پیرویه اتحاد خلق بدور این سازمانها حزب واحد طبقه کارگر را تشکیل خواهیم داد."

استکفاف از تلفیق سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر وانکار ضرورت هژمونی پرولتاریا همراه است با بی اعتنائی مطلق نسبت به سوسیالیسم علمی به مثابه تنها تئوری انقلابی پرولتاریا:

"اگر توالی تاریخی این تجربیات را در نظر بگیریم، نیک می‌بینیم که چگونه بنحو روز افزونی از نقش مبارزه تئوریک و اقتصادی کاسته شده و مبارزه سیاسی پیش از پیش

برکل مبارزه انقلابی سطره یافته (مبارزه سیاسی ای که تنها نقش پروتاریا و توده‌ها در آن ایست که توسط پنهانگانشان، توسط گروه‌های انقلابی و واقعا انقلابی، شما پندگی می‌شوند!)... آیا این امر همین آن نیست که از نقطه نظر تئوری ناب جنش کمونیستی بین المللی که بطور کلی با عمل مستقیم انقلابی روبروست نه فرصت‌گرا نه نیاز آن را دارد که به کار بپردازد؟ آیا این نمی‌رساند که ما بیش از هر وقت به پراچین احتیاج داریم تا به شوریمین."

چنین است بعد از خلاصی اصل لنینی "بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد" در نزد رفقای اولیه فدائی!

"در اینجا بهیچوجه قصد انکار احکام عام مارکسمی - لنینیستی نیست. بلکه صحبت بر سر درک مکانیکی و عدم تطبیق این احکام با شرایط خاص است. فی المثل اصل عام بدون یک حزب انقلابی پیروزی انقلاب ممکن نیست، بهیچ وجه به این معنا نیست که انقلاب بدون حزب نمی‌تواند شروع شود و یا حتی انقلابیون نمی‌توانند قدرت را بدست گیرند. چه در اینجا پیروزی انقلاب را باید در یک معنای وسیع تاریخی در نظر گرفت، زیرا پیروزی انقلاب نه تنها با تصرف قدرت دولت، بلکه با حفظ آن و ادامه انقلاب هم مشخص می‌شود."

انقلاب مبارزه طبقات نیست! پیروزی انقلاب به معنای پیروزی طبقه یا طبقات معینی بر طبقه یا طبقات معین دیگر نیست! پیروزی انقلاب را باید در یک معنای وسیع تاریخی در نظر گرفت. چنین است که شرح کشف کار ۵۹ از "پیروزیهای چشمگیر" بدعتی تازه در سازمان فدائی نبوده و نیست. برای رفقای اولیه فدائی هم پیروزی امری غیر طبقاتی بوده است که دست بالا در یک معنای وسیع تاریخی در نظر گرفته می‌شود.

اگر امروز، کار ۵۹ تاکتیک‌های خود را ندهد بر عمل مستقیم توده‌ها، بلکه بر مثلثت "مسا" (انقلابیون!) رژیم و امپریالیسم استوار می‌ماند. (رجوع کنید به سرمقاله کار ۵۹ در مورد به زاویه این مثلثت - حکومت غیر وابسته، ۲ - امپریالیسم میاجم، ۳ - مسئولیت عظیم سازمان)، این مثلثت فرمیسم برکردار دیگری از همان مثلثت شورویسم، مثلث موشور کوچک، رژیم دست‌نشانده و امپریالیسم است: "در اینجا بهیچوجه نمی‌خواهیم عمومت اصل پیام کار نوده‌هاست را انکار کنیم، منتها باید با دیدی دیالکتیکی این اصل را تعبیر و تفسیر کرد... مالکیت پیام راک جنگ توده‌ای در نظر می‌گیریم که با حرکت موشور کوچک بهیچانگ مملح شروع به حرکت می‌کند." "تنها موشور کوچک مسلح است که می‌تواند موشور بزرگ توده‌ها را بحرکت درآورد." ما می‌پرسیم - بویژه از سازمان پیکار که اینچنین ستایشگر رفیق احمدزاده است - کدامیک

از مواضع کنونی فدائی تعبیر عملی این مواضع ایدئولوژیک نیست؟ آنچه که امروز در سازمان فدائی می‌گذرد تکامل طبیعی (خودبخودی) پیروز فدائی است. تنها راه گریز از این سرنوشت روبرو قرار دادن آگاهی م.ل با این حرکت است که سازمان فدائی بخاطر سرشت خود سرنوشتی تئوریک، انگیزه بر گذشته‌اش ولاچرم عدم توانائی در انتقاد از خود لنینیستی - نشواشته و نمی‌تواند به انجام این مهم نائل آید. جویانات گوناگون تنها تا به آن درجه لکه مبتنی بر تئوری م.ل در مقابل فدائیسیم قرار گرفته‌اند، توانسته‌اند از این سرنوشت دور شوند. از این روست که فدائیسیم تمام سازمان فدائی را شامل نمی‌شود و صرفا به سازمان فدائی هم محدود نمی‌گردد. استکفاف از تعمیق در تحلیل علل رویکرد فدائی به فرمیسم و اپورتونیسیم و صرفا تحلیل و ارزیابی این حرکت بعنوان انحرافی تاکتیکی، فقط می‌تواند همین وجه اشتراک با مبانی ایدئولوژیک فدائیسیم در نزد "مقدان" آن باشد.

وقتیکه سازمان پیکار، غلبه مشی جزئی بر سازمان چریک‌های فدائی راه غلبیدن به موضع سانترالیستی، موقع بینابینی میان مارکسیسم، لنینیسم و رویزیونیسم می‌داند و ابزار می‌دارد که: "شی جزئی راه را برای اشاعه رویزیونیسم و غلبه آن بر سازمان هموار نمود"، و بدین ترتیب رفقای اولیه فدائی را بعنوان مارکسیست - لنینیست می‌تابد، از یکسو نشان می‌دهد که برای سازمان پیکار "چپ" بودن تخمین کافی برای رویزیونیست نبودن است، و از سوی دیگر حاکی از آن است که برای این سازمان صرف اعتقاد قلبی به م.ل کافی است تا چریائی م.ل باشد. و در واقع هیچ نیازی به برنامه و تاکتیک و سازماندهی م.ل نیست!

همینطور است رفقای رزمندگان وقتی که در این "مهمترین بخش برخورد" خود، زمینه انحراف را تا جزئی محدود می‌کنند.

این رفقای راه کارگر هستند که باید پاسخ دهند کدام گرایشان مانع از آن شده است تا علی‌رغم آنکه در گذشته‌ای دور - یعنی یکسال پیش! - "شی چریکی" را بدستی بعنوان "رویزیونیسم چپ" محکوم کرده‌اند، چنین وانمود کنند که گویا فدائیان "اکتون برای فرار از رویزیونیسم لنینالی در پی نقیبه به خروچفیسیم هستند!" کافیت کسه رفقای راه کارگر بیکار دیگر بخاطر آوردن کسه "شگرش نارونیکی به مارگس می‌باید بعنوان نوعی رویزیونیسم روسی محسوب گردد" (لنین، مارکس و مارکسیسم). چنانچه شورویسم، به مثابه تیلوویسیلی - عملی "رویزیونیسم چپ"، یعنی برخورد متزلزل، ناپایدار و تعدید گرایانه به ایدئولوژی سوسیالیستی و تحقیر تئوری، لزوما عبارت بود از قرار گرفتن در خدمت ایدئولوژی بورژواشی، تکامل طبیعی (خود بخودی) این رویزیونیسم چپ، بسر بسر انکشاف مبارزه طبقاتی و روشن شدن مرزبندیهای طبقات در مبارزه عملی و انقلابی، چیزی جز فرمیسم بقیه در صفحه ۵

رزمندگان و راه کارگر:

جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی! (۱)

چندی است که "رزمندگان" و "راه کارگر" بر سر مفهوم و محتوای "سه شعار راه کارگر" — مجادله بر خاسته اند. دو گروه خود سوالات معنوی این مجادله را چنین فرموله می کنند: اولاً "چه طبقه ای باید در انقلاب ما نابود شود؟" و ثانیاً، "چه سیستمی را باید از جا کند؟" ، و ظاهراً هر دو بر سر اینکه این "نظام سرمایه داری وابسته" است که باید در انقلاب دموکراتیک ما نابود شود به توافق می رسند و مجادله بر سر اینکه آیا نابودی "بورژوازی بزرگ انحصاری" برای این منظور کافی است یا "بورژوازی متوسط هم باید نابود شود، ادامه می یابد.

آنچه از همین ابتدا پیداست اینست که در ورای این فرمول بندی انتزاعی از ساله — که هر دو گروه را در تداول بحث به مقولات عام تری و انتزاعی تری چون طبقه، سیستم و... می کشاند، سوال گرهی انقلاب حاضر، یعنی محتوای اقتصادی و سیاسی پیوسته انقلاب دموکراتیک ایران از دیدگاه پرولتاریا، نهفته است. سوالی که هیچکدام نمایلی به طرح مستقیم آن نشان نمی دهند و بی هیچ شمعنی درباره معنای اقتصادی و پیش شرط های سیاسی "نابودی یک سیستم تولیدی" همچنان در بررسی انتزاعی مغفلی که خود ابداع کرده اند، یعنی "لزوم و یا "عدم لزوم" نابودی بورژوازی لیبرال در انقلاب ما سرگرم می مانند. به عبارت دیگر، چهارچوب اصلی و اصولی این مجادله را می بایست تحلیل و بررسی خصوصیات انقلاب دموکراتیک در کشور ما، مطالبات اقتصادی و سیاسی پرولتاریا از این انقلاب و از این طریق، بررسی و تعیین وظایف کمونیستها در انقلاب حاضر تشکیل دهد. و اگر از ژوبه این چهارچوب اصلی به معالنه نگاه کنیم به وضوح در می یابیم که "مجادله" راه کارگر و رزمندگان بر سر "سرنوشت بورژوازی لیبرال" در محتوای خود در واقع تائیدی است بر توافق دو گروه بر سر "ضرورت تحقق سوسیالیسم خلقی" — که خود اساسی ترین انحراف جنبش کمونیستی در سطح مقولات برنامه ای است (چون کنید به سرمقاله همین شماره). ضرورت افشای این انحراف برنامه ای بواز این طریق مقابله با استننا — جات تاکتیکی انحرافی ای که بر آن متکی است، علت اصلی علاقه و ورود ما باین بحث است، و به ایسن منظور پس از بررسی انتقادی نقطه نظرات مطروحه در این مجادله و توضیح درک پرولیمیستی هر دو گروه از انقلاب دموکراتیک و سوسیالیسم، موضع خود را در قبال این مسائل مشتتا خواهیم شکافت.

ابتدا نگاهی دقیق تر به مجادله دو گروه بیاندازیم.

رزمندگان در مقاله "درباره سه شعار راه کارگر" (شماره ۹)، راه کارگر را "منهم" می کند که بسا "جدا کردن مبارزه بر علیه امپریالیسم از مبارزه بر علیه سیستم موجود و علیه طبقه سرمایه دار، در

واقع انقلاب دموکراتیک پیروزمندی را در نظر دارد که در آن ضمن آنکه سیستم موجود از بین نمی رود، انقلاب نیز پیروز می شود... (تائید ما از ماست) چرا که راه کارگر تنها شعار "نابودی سرمایه انحصاری وابسته" را طرح می کند، در حالیکه به اعتقاد رزمندگان "نابودی سرمایه انحصاری وابسته، نابودی سیستم سرمایه داری وابسته نمی باشد". رزمندگان که اکیدا معتقد است "انقلاب ما وظیفه نابودی سیستم و سرمایه داری وابسته را بعهده دارد" از این مقدمات گسسته "سرمایه انحصاری وابسته با سرمایه بزرگ در سیستم سیستم معین عمل می کند یعنی سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم" و همچنین "حقیقت آنست که بورژوازی ایران اکنون نماینده سیاسی ای دارد که بورژوازی لیبرال خطاب می شود" و نیز "بورژوازی لیبرال در حال حاضر نماینده کل بورژوازی ایران است"، به این نتیجه می رسد که "نابودی بورژوازی انحصاری وابسته" (یعنی شعار راه کارگر) بسزای "نابودی سیستم سرمایه داری وابسته" کافی نیست، بلکه بورژوازی لیبرال نیز باید نابود گردد. رزمندگان در انتهای مقاله خود این بحث را بصورت دوسوال، دوسوالی که به زعم او "همه بظرفی از آن می گریزند"، جمع بندی می کند: "چه طبقه ای در انقلاب ما باید نابود شود؟" و "چه سیستمی را باید از جا برکنند؟".

راه کارگر (شماره ۲۵) در پاسخ به رزمندگان این "اتهام" را که گویا راه کارگر نمی خواهد سیستم سرمایه داری وابسته را در یک انقلاب دموکراتیک نابود کند شدیداً رد می کند: "ما می گوئیم زمانی میهن ما وابسته است که سرمایه داری بصورت شیوه مسلط تولید در آن جریان داشته باشد. بنا بر ایسن وقتی راه کارگر می گوید باید دستان امپریالیسم از میهنمان قطع گردد، اساساً به این رابطه تولیدی مسلط نظر دارد. سیستمی که ما از آن سخن می گوئیم این است و طبیعی است که راه کارگر معتقد است این سیستم باید نابود شود. در هیچیک از آثار و نوشته های راه کارگر مطلبی دال بر بقای سرمایه داری بصورت شیوه مسلط تولید و اشاره ای صبی بر بقای این سیستم نمی بینیم" (تائید اول در اول بوقیه از ما است). در حقیقت اختلاف راه کارگر با رزمندگان در اینست که راه کارگر نابودی "بورژوازی انحصاری وابسته" را برای نابودی سیستم سرمایه داری وابسته کافی می داند و از رزمندگان می پرسد آیا نابودی سرمایه داری وابسته در کشور نابودی سرمایه متوسط است؟! و البته پاسخ خود او به این سوال منفی است.

ما در اینجا وارد بحث نمی شویم که رفا بر مبنای چه "تحلیل اقتصادی" آشفته ای (۱) "سیستم" نابود شدنی و "طبقه" نابود شدنی "در انقلاب" را

۱۸

استنتاج می‌کنند. این خود به بحث مفصلی نیاز دارد که باید در نوشته دیگری به آن پرداخت. همانطور که گفتیم، فمدمانان دادن و نقد درک پوپولیستی راه کارگر و رزمندگان از انقلاب دموکراتیک، نشی، وظایف و مطالبات پرولتاریا در این انقلاب و مفهوم اقتصادی و سیاسی پیروزی آن است. بهمین منظور بررسی خود را از آنچه هر دو گروه بر سر آن اتفاق نظر دارند، یعنی ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته در انقلاب حاضر آغاز می‌کنیم.

بالذکر تعمقی در تلفیق رزمندگان و راه کارگر از سرمایه‌داری وابسته، والیته با قدری خوشبینی نسبت به این تلقیات (چراکه پایین تر خواهیم دید که التقاط در اقتصاد، اساس انحراف پوپولیستی نیستی دو گروه است)، درمی‌یابیم که وقتی رفقا از "نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته" سخن می‌گویند، در واقع نمی‌توانند منظوری جز نابودی سیستم سرمایه‌داری در کلیت آن داشته باشند. چراکه از نظر رزمندگان "طبقه سرمایه‌دار ایران طبقه‌ای است که بیش‌یا کم درواستی به امپریالیسم است." ساختار اقتصادی سرمایه‌داری جامعه ما، وجود بورژوازی را با وجود سرمایه‌داری وابسته منطبق نموده است و نیز "بورژوازی ملی در ایران امپو-رهای بیش نیست"، و راه کارگر نیز معتقد است که "بورژوازی ملی مقوله‌ای منطبق به گذشته است" و "برای اینکه صیبن ما وابسته نباشد باید روابط تولیدی مسلط در آن سرمایه‌داری نباشد." یعنی "سرمایه‌داری به‌مورت شیوه مسلط تولیدی در میهن ما (پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک) وجود نداشته باشد." و بنابراین گرچه هر دو گروه همه جا از "نابودی سرمایه‌داری وابسته" در انقلاب حاضر سخن می‌گویند، اما از آنجا که بدرت بر این عقیده‌اند که کل سرمایه‌داری ایران وابسته است، گریزی از پذیرش این نتیجه منطقی نخواهند داشت که "وظیفه انقلاب حاضر نابودی کل سیستم سرمایه‌داری در ایران است!" پذیرش این حکم مازایه یکی از دو تعبیر زیر از انقلاب حاضر می‌سازد:

- ۱- انقلاب حاضر انقلابی سوسیالیستی است و ۲- انقلاب حاضر انقلابی دموکراتیک است، اما پیروزی آن به معنای نابودی سیستم سرمایه‌داری در ایران می‌باشد.

در غیر اینصورت، یعنی اگر بخواهیم علی-رغم درکی که از وابستگی سرمایه‌داری ایران داریم نابودی "سرمایه‌داری وابسته" را با "نابودی سرمایه‌داری" مترادف نگیریم، آنگاه تعریف و تعبیر حومی نیز می‌توان از "نابودی سرمایه‌داری وابسته" در انقلاب حاضر "بدست داد:

۳- شرط پیروزی انقلاب حاضر "نابودی سرمایه‌داری وابسته" و جایگزین شدن آن بوسیله "سیستم سرمایه‌داری ملی و مستقل" است. البته ما آگاهیم که رفقا (ویخصوص رفقای رزمندگان که مدت درازی است - چند ماه - که بورژوازی ملی را "اسطوره" می‌دانند) از اینکه از نظرات آنان درباره یک انقلاب دموکراتیک پیروزمند چنین استنتاجی شود سخت بر-

خواهند آشت. با اینهمه بگذارید این شق سوم را بعنوان یک احتمال مطرح کنیم. پایین تر خواهیم دید که آیا محتوای واقعی "انقلاب دموکراتیک پیروزمند" از دید هر دو گروه همین هست یا غیره. ابتدا لازم است که ببینیم کدامیک از تعبیر فوق با نظرات رفقا درباره انقلاب ایران در تطابق است.

۱- شق اول: "انقلاب ما بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی است و وظیفه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را برعهده دارد." این حکمی است که یک تروتسکیست منجمد و یک ایده‌آلیست بی‌گیر بر پایه "ضرورت نا-بودی سیستم سرمایه‌داری در انقلاب حاضر" بی هیچ درنگ و تردیدی صادر می‌کند و باین ترتیب گریبان خود را از شر توضیح و توجیه شتاقانی که اعتقاد به "ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در یک انقلاب دموکراتیک" بسیار می‌آورد، خلاص می‌سازد. اما واضح است که وطنه تروتسکیسم نه به رزمندگان و نه به راه کارگر چسبندگی ندارد. راه کارگر از همان ابتدا (فاشیزم، کاپوس یا واقعیت، جزوه اول، ص ۲۹) اعلام می‌دارد که "برای جلوگیری از سو-تفاهات باید تاکید کنیم که از نظر ما در مقطع کنونی مرحله انقلاب ایران سوسیالیستی نیست" و رزمندگان پس از اینکه لزوم نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته و نابودی کل طبقه بورژوازی را "اثبات" می‌کنند، بلافاصله می‌افزاید: "اینجا نمی‌توان فوراً فریاد کشید: ای داد! ای امان! آنها انقلاب سوسیالیستی را ترویج می‌کنند! نه! (واقعاً شگفت‌انگیز است که یک کمونیست برای مرزبندی با تروتسکیسم انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نکند! فریاد ما اینست که ای داد! ای امان! اینها انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نمی‌کنند!) بهرحال وقتی رفقا باین حرارت با ایده سوسیالیستی بودن انقلاب حاضر مرزبندی می‌کنند، ما هم می‌پذیریم که اولین شیبی که ما از "ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در انقلاب حاضر" بدست دادیم هیچ قرابتی با نظرات دو گروه ندارد. ما نیز این فرض (که باید گفت فرض "سجام در انحراف" است) را پس می‌گیریم و به سراغ شق دوم می‌رویم.

۲- شق دوم: انقلاب حاضر انقلابی دموکراتیک است و نابودی سیستم سرمایه‌داری محتوای اقتصادی پیروزی آن را تشکیل می‌دهد. این یک موضع التقاطی تمام عیار است، انقلاب را دموکراتیک ارزیابی می‌کند، اما وظیفه نابودی سرمایه‌داری، که چیزی جز استقرار سوسیالیسم نیست، را برای آن تشریح می‌نماید. دموکراتیک بودن انقلاب از جمله بدین معنات که پرولتاریا تنها نیروی طبقاتی محرک آن نیست و پیروزی کامل انقلاب، از نظر سیاسی، خود رانه در استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه در استقرار حکومت پرولتاریا و متحدین غیر پرولتاریا (خرده بورژوازی، دهقانان و...) منجلی می‌سازد ("جمهوری دموکراتیک خلق"، "دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان" و...) باین ترتیب وظیفه

۱۹

نابودی سرمایه‌داری به مثابه یک وجه تولید بسزای عهده انقلابی قرار داده شده است که از نقطه نظر ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه آن و میزان نظرسختی محتوای سیاسی پیروزی آن، استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، اصولاً نمی‌تواند چنین وظیفه‌ای را در دستور خود داشته باشد. آرمان، آزمای مونیالیستی است (نابودی سرمایه‌داری)، اما شهروهای طبقاتی و نیز حکومتی که قرار است به آن تحقق بخشند، خلقی اند. این ایده التقاطی مضمون اصلی اندیشه رزمندگان و راه کارگر هردو را تشکیل می‌دهد، و برای آنکه مطمئن شویم که مواضع رفقا را تحریف نکرده‌ایم کفایت به متون خود رفقا رجوع کنیم. رزمندگان می‌نویسد:

"ما مشغول از نابودی سیستمی که وجود دارد و طبقه اقتصادی‌ای که حاکم است سخن می‌گوییم. آیا این به معنای مونیالیستی بودن انقلاب است؟ و طبقات پاسخ می‌دهد: خیر "نابودی بورژوازی به معنای نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته می‌باشد. ترکیب طبقات و اقتدار دیگر سیستم که باید نابود گردد بما نشان می‌دهد که توده‌های خرده‌بورژوازی و پرولتاریا نیروی محرکه انقلاب ما می‌باشند و چنین ترکیبی از نیروها، با توجه به خواست آنها، به معنای وجود پیرویه دموکراتیک تحول انقلاب و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر می‌باشد" و نیز: "واقعاً معنی اینکه همه سرمایه‌های وابسته باید از میان برداشته شوند و ملی گردند چیست؟" و پاسخ می‌دهد که با توجه به اینکه "وجود بورژوازی ملی ویا سرمایه مستقل ملی" در ایران "رذ" شده است. "این عبارت ... نمی‌تواند جز بمعنای نابودی بلافاصله طبقه سرمایه‌دار در ایران و در نتیجه جنبه مونیالیستی قوی انقلاب ما نباشد" (رزمندگان، شماره ۶، نقد برنامه حداقل فدائی). و راه کارگر نیز می‌نویسد: "برای نابودی "جزایر سرمایه" و برای نابودی سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید باید با قدرت سیاسی با مدار آن درگیر شد. باید قدرت سیاسی را تصرف کرد. تصرف قدرت سیاسی این امکان را می‌دهد که اهرسهای اساسی و کلیدی اقتصاد را در دست گیریم، یعنی سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید و جزایر سرمایه اساساً درهم شکسته و قدرت اقتصادی نیز همراه قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و متحدینش قرار گیرد".

آنچه نقل کردیم جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که هر دو گروه اساساً آموزش‌های مونیالیسم علمی و مارکسیسم انقلابی را در مورد انقلاب دموکراتیک و مونیالیستی و پیش شرط‌های سیاسی و اقتصادی هر یک نفی می‌کنند. مارکسیسم از نابودی سرمایه‌داری تنها یک چیز را اراده می‌کند: مونیالیسم، که پیش شرط سیاسی آن استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است. حکومتی که خود حامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا، به مثابه یک طبقه معین، بر علیه بورژوازی است؛ حال آنکه رزمندگان و راه کارگر مونیالیستی خواستار نابودی سرمایه‌داری (استقرار مونیالیسم)

از طریق یک انقلاب دموکراتیک اند! برقراری مونیالیسم بوسیله جمهوری دموکراتیک خلق، بدون دیکتاتوری پرولتاریا! رفقا بی سرو صدا ضرورت "درهم شکستن دولت بورژوازی"، "تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا"، "دیکتاتوری پرولتاریا" و... را از "مارکسیسم" خود حذف کرده‌اند. آموزش مارکسیسم درباره دولت (که نشین آن را چکیده مارکسیسم می‌دانست) یکجا از قلم افتاده و با تعریف مونیالیستی آن جایگزین شده است. و این نه "انطباق" مارکسیسم با شرایط مشخص جامعه ماست و نه هیچ "توازی و تمثیلی" در تئوری مونیالیسم. بیاد بیاوریم که مونیالیسم علمی اساساً در تقابل با انواع دیگر مونیالیسم، یعنی انواع ایدئولوژی‌های رادیکال بورژوازی-آناشیزم، مونیالیسم... که در پی استقرار مونیالیسم توسط "خلق" بودند، رشد کرد. خصوصاً در روسیه، مارکسیسم در مقابله و مبارزه با مونیالیسم‌های تمام عیار چون نازو نیک‌ها و سایر تشبیه‌ها، رجوع کننده به مناظرات مونیالیسم دموکراتیک روس با مونیالیسم‌ها، بویژه در "دوستان مردم گیانند"، نشین و "سویا-لیسم و مبارزه سیاسی" و "اختلافات ما"، بلغانف.

پس از گذشت بیش از یک قرن از کمون پاریس و پیش از شصت سال از انقلاب اکتبر، هنوز رفقای ما سودای نابودی سرمایه‌داری و استقرار مونیالیسم را بدون مبارزه طبقاتی پیگیری، بدون دیکتاتوری یک طبقه و فقط یک طبقه، بدون دیکتاتوری پرولتاریا، در سر می‌پروراندند. مارکسیسم هرگز ایستاده و آرمان مونیالیسم را بخود منحصر ندانسته است، اما همواره ثابت کرده و به شهادت تاریخ نشان داده است که این تنها مارکسیسم است، این تنها مونیالیسم علمی است که امکان تحقق واقعی این آرمان را میسر می‌سازد. "بشریت قرن‌ها وحشی هزاران سال رویای از بین بردن "یکباره" همه انواع استثمار را داشته است، ولی این رویاها همچنان بصورت رویا باقی ماندند تا زمانی که ملیونها استثمار شده در سراسر جهان در یک مبارزه پیگیر، استوار و همه جانبه متحد شدند تا جامعه سرمایه‌داری را در مسیر تکاملی که آن جامعه طبعا می‌پیمود تسخیر دهند. رویاهای مونیالیستی تنها آنگاه به مبارزه مونیالیستی بدل شد که مونیالیسم علمی مارکسی، اشتیاق تغییر جامعه را به مبارزه یک طبقه معین مرتبط ساخت، خارج از مبارزه طبقاتی، مونیالیسم ما یک عبارت تهی است یا یک رویای ساده لوحانه. (نشین، مونیالیسم خرده‌بورژوازی مونیالیسم پرولتری).

آری کسی که نابودی سرمایه‌داری را مستقیماً از یک انقلاب دموکراتیک طلب می‌کند، کسی که این چنین اشتیاق "نابودی" سرمایه‌داری را از مبارزه و انقلاب یک طبقه معین (پرولتاریا) منگک می‌کند، در همان حال مونیالیسم خود را نیز به مونیالیسم خرده بورژوازی منتزل می‌دهد و، در ماهیت و حرکت هرگونه تمایزی بین خود و مونیالیست‌های خرده

بورژوازی چون مجاهدین خلق و دیگر مجاهدین "نستوه" را از میان برمی‌دارد. سوسیالیسم چنین کسی هیچ گونه تفاوتی با "جامعه بی طبقه توحیدی"، "تکود-مت عدل علی"، "فقط اسلامی" و... نخواهد داشت. سوسیالیسمی که تفاوتش حتی با "سوسیالیسم" دروغینی که شارلاتانها موعظه می‌کنند تفاوت بین "رویای ساده لوحانه" و "عبارتی تپبی" است.

رفقا این حکم پایه‌ای مارکسیسم را فراموش کرده‌اند که "سرمایه‌داری و امپریالیسم را نمی‌توان به هیچ طریقی حتی از طریق "ایده‌آل‌ترین" تحولات دموکراتیک از بین برد، تنها از طریق انقلاب اقتصادی می‌توانند نابود گردند" (لنین، پاسخ به کپسکی) و این انقلاب اقتصادی، یعنی استقرار سوسیالیسم، یعنی نشان دادن مالکیت اجتماعی بر جای مالکیت خصوصی، بر مسائل تولید و مبادله با سازمان دادن برنامه ریزی شده تولید اجتماعی... که بیش شرط ضروری آن دیکتاتوری پرولتاریا است. یعنی تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاریا (تغییل از برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه). و در اولین قدم در سطح مفعولات برنامه‌ای، رفقای سوسیالیست بدیهیت مارکسیستی، این جزء لاینفک برنامه جنبش کمونیستی را از یاد برده‌اند، که نابودی سرمایه‌داری به معنای استقرار سوسیالیسم است و این خود منوط به تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است. منوط به دیکتاتوری پرولتاریا است. حکومت خلیق (جمهوری دموکراتیک خلق، دیکتاتوری دموکراتیک خلق و...) نمی‌تواند سرمایه‌داری را نابود کند و وعده سوسیالیسم خلقی فریبی بیش نیست.

اما همینجا لازم است تاکید کنیم که سوسیالیسم به نظرات رزمندگان و راه کارگر سردو بیک اندازه چسبندگی دارد؛ حتی اگر راه کارگر بدنیال "نابودی سیستم سرمایه‌داری" در انقلاب دموکراتیک نباشد و فقط نابودی سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید را طلب کند، چراکه اولاً مارکسیسم هرگاه از نظام سرمایه‌داری (ویا هروجه تولید دیگر) سخن می‌گوید، مشخصاً همان "شیوه مسلط تولید" را مدنظر دارد. "سیستم سرمایه‌داری" و "سرمایه‌داری" به مثابه شیوه مسلط تولید در مارکسیسم معانی متفاوتی ندارند، شایباً اگر قصد راه کارگر از ذکر عبارت "شیوه مسلط تولید" اشاره به این نکته باشد که سرمایه‌داری در انقلاب دموکراتیک کاملاً نابود نمی‌شود، باز هم سرموزنی از موضع پرولیمیستی خود عدول نکرده است، زیرا مارکسیسم به روشنی حتی آغاز پروسه تحول تولید سرمایه‌داری به کمونیسم را (یعنی فاز پایینی جامعه کمونیستی را که معمولاً سوسیالیسم خواننده می‌شود (۳)) منوط به دیکتاتوری پرولتاریا کرده است، و لذا ایده "نابودی سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید" در یک انقلاب دموکراتیک در معرض همان انتقادات است که ایده "نابودی سرمایه‌داری" :

قیان جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی یک دوران انقلابی تبدیل بکریه دیگری قرار

دارد که همچنین منطبق با یک دوران گذار سیاسی می‌باشد که حکومت آن نمی‌تواند جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد. (مارکس، نقد برنامه گوتسا)

و نیز: "بزرگترین مفاقت و بوجرتین اتوبی هسا می‌بود هرآینه تصور می‌شد که بدون قهر، بدون دیکتاتوری، گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم امکان پذیر است. ششوی مارکس از مدتها پیش با نهایت صراحت برضد این باور کوشی خرده‌بورژوا-دموکراتیک و آنارشیستی سخن گفته‌است. و روسیه سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۷ نیز صحت ششوی مارکس را در این مورد باچنان وضوح و باچنان طرز محسوس و موشی تابیسند می‌کنند که فقط افرادی که بطرز شومیدکننده‌ای کند ذهن اند ویا جداتصمیم گرفته‌اند از حقیقت رخ بتابند ممکن است هنوز در این مورد گمراه باشند. یا دیکتاتوری کورنیلوف... با دیکتاتوری پرولتاریا، همراه حل بینا-بیشی یا فریب مردم بتوسط بورژوازی است... ویا حالتی از کند ذهنی دموکراتهای خرده بورژوا... که دربار وحدت دموکراسی، دیکتاتوری دموکراسی، جنبه عمومی دموکراتیک، و آرا جیفی از این قهیل باوه سزاشی می‌کنند." (لنین، وظایف نویستی حکومت شوروی)

فکر می‌کنیم خطوط کلی التقاط مواضع رزمندگان و راه کارگر در مورد رابطه "نابودی سرمایه‌داری" و "پیروزی انقلاب دموکراتیک" به اندازه کافی روشن شده باشد: هر دو گروه وظایف و پیش شرط های یک انقلاب سوسیالیستی را با وظایف و پیش شرط های یک انقلاب دموکراتیک درهم ریخته و مغشوش می‌کنند. از یکسو در برخورد به انقلاب دموکراتیک به توهمات "چپ روانه" دچارند، واز سوی دیگر، دقیقاً به این خاطر که وظایف انقلاب سوسیالیستی آشی را برعهده انقلاب دموکراتیک حاضر نهاده‌اند، در واقع ضرورت مبارزه طبقاتی پیگیر پرولتاریا، دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی، و لاجرم اهمیت و مکان وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر، را فراموش می‌کنند و به راست می‌افتند. تا اینجا بحث ما، همانطور که پیشتر اشاره کردیم، بر برداشتی غیرانتقادی و خوشبینانه از تلقیبات اقتصادی رزمندگان و راه کارگر متکی بود. به عبارت دیگر ما فرض کرده بودیم که اولاً هر دو گروه به معنای واقعی این حکم که "وابستگی" خصمه کلیت سرمایه‌داری در ایران است واقفند و نابودی "وابستگی" را از نابودی سرمایه‌داری جدا نمی‌کنند، و شایباً از مارکس و مارکسیسم می‌پذیرند که "نابودی سرمایه‌داری" معنایش جز استقرار سوسیالیسم نخواهد داشت. با چنین مفروضاتی مشاهده کردیم که هر دو گروه ناگزیر محتوای اقتصادی انقلاب دموکراتیک و وجوه سیاسی آن (نیروهای طبقاتی محرکه و حکومت حاصل پیروزی آن) را بگونه‌ای التقاطی و بویولیمیستی

بیکدیگر ربط می‌دهند، و سوسیالیسم خلقی عنوان مناسبی برای چهارچوب عمومی این التقاط است.

اما یک چنین فرمولبندی التقاطی ای از رابطه اقتصاد و سیاست در پیروزی انقلاب دموکراتیک، در واقعیت امر از درکی بورژوازی از اقتصاد جامعه سرمایه‌داری مایه می‌گیرد. در واقع از همان ابتدا آشکار بود که جز این هم نمی‌تواند باشد. سوسیالیسم خلقی خود لفظی سوسیالیستی برای رادیکالیسم بورژوازی است و دقیقاً با عجز خود در ارائه نقدی پرولتری از مناسبات تولید سرمایه‌داری، از سوسیالیسم علمی متمایز می‌شود. آنکس که در مدد است تا "سیستم سرمایه‌داری" را به شیوه‌ای غیر پرولتری (خلقی) نابود کند، فی الواقع قبل از هر چیز مرگ غیر پرولتری خود را از این سیستم برملا می‌آورد، پس اکنون لازم است که "خوشبینی" را کنار بگذاریم و به تلقی اقتصادی رفقا از "نابودی سیستم سرمایه‌داری" نگاهی بیندازیم.

سوالی که رزمندگان و راه‌کارگر باید به آن پاسخ گویند اینست: حال که قرار است در "جمهوری دموکراتیک خلق" (با هر نام دیگری که حکومت پرولتاریا و متحدانش در انقلاب دموکراتیک بخود ببیند) سیستم سرمایه‌داری نابود شود، وجه تولیدی که جانشین آن می‌گردد، آن مناسبات اجتماعی تولید که ناظر بر بازتولید زیست اجتماعی افراد خواهد بود، چیست؟ سوسیالیسم؟ "ای داد، ای امان، شما که انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نمی‌کنید"، سرمایه‌داری؟ مسلماً خیر، شما که بر سر نابودی آن در انقلاب دموکراتیک اتفاق نظر دارید، یک پاسخ احتمالی می‌تواند وجه تولیدی باشد که نه سرمایه‌داری است و نه سوسیالیستی، وجه تولید مفهوم سومی که "متکبری سوسیالیستی" دارد، یا همان "راه‌رشد غیر سرمایه‌داری" است که به معنای دقیق‌تر و علمی‌تر همان سرمایه‌داری است. راه‌کارگر در ایمن زمینه سرخ‌هاشی بدست می‌دهد. درست است که در یکجا می‌نویسد "اما راه‌رشد غیر سرمایه‌داری کاش سرایی پیش‌نیود (کذا) و ایکاش چنین امکانی وجود داشت (!) طبقه کارگر بیش از این واقع بین است که به چنین پندارهائی دل خوش نکند" (راه‌کارگر شماره ۲۷) و بدین طریق - یعنی بطریق هنرمندانه خاص راه‌کارگر - آلترناتیو "راه‌رشد سرمایه‌داری" را "رد" می‌کند، اما در جاش دیگر و باز بطریق خاص راه‌کارگر، با ابهام تمام از سیستمی که پس از نابودی سیستم سرمایه‌داری جانشین آن می‌شود چنین سخن می‌گوید: "آنگاه در پیروشی دیگر و در سیستمی دیگر که روابط و کیفیت دیگری به آن غلبه دارد..." و این ابهام در چندو چون این "سیستم دیگر" وقتی در کنار "موقف‌های دیگر" دستگاه فکری راه‌کارگر قرار گیرد، معنای جز راه‌رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند داشته باشد.

اما اسمش را هر چه بگذارند، محتوای عملی آن اقدامات جمهوری دموکراتیک خلق که "سرمایه‌داری را نابود می‌کند" کما بیش از لابلای سطوح نوشته‌های هر دو گروه سر بر می‌کند، و این محتوی چیزی نیست جز معادله کردن و ملی کردن سرمایه‌ها توسط جمهوری دموکراتیک خلق. رزمندگان "معادله و ملی اعلام کردن سرمایه‌های وابسته" را "فطرت ویژه انقلاب"، و معادل "جنبه سوسیالیستی قوی تحول انقلابی در ایران" ارزیابی می‌کنند، که البته "به قدرت پرولتاریا" ولی همچنان در یک انقلاب دموکراتیک و همراه متحدین غیر پرولتر طبقه کارگر در این انقلاب انجام می‌گیرد. (رجوع کنید به رزمندگان شماره ۶، نقل برنامه حداقل فدائی، و همچنین نقل قولی که پیشتر از همین مقاله آوردم) و راه‌کارگر نیز می‌نویسد: "برای نابودی "جریان سرمایه" و برای نابودی سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید باید با قدرت سیاسی پاسدار آن درگیر شد. باید قدرت سیاسی را تصرف کرد. تصرف قدرت سیاسی این امکان را می‌دهد که اهرمهای اساسی و کلیدی اقتصاد را در دست بگیریم. یعنی سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید و جریان سرمایه اساساً درهم شکسته و قدرت اقتصادی نیز همراه قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و متحدینش قرار گیرد. و نیز "بورژوازی بزرگ و سرمایه بزرگ طبقه‌های اصلی و کلیدی اقتصاد را در دست داشته و دارد... بنابراین (نمی‌توان) ... با تصرف مواضع سرمایه بزرگ "جریان سرمایه" و سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید را در ایران از بین برد". (البته ما ابتدا در معنای اصطلاح نظامی "تصرف مواضع" در این چهارچوب درماندیم و تعمق کردیم، بالاخره به این نتیجه رسیدیم که قاعدتاً منظور راه‌کارگر - بشیوه خاص خودش - باید معادله و ملی کردن بانکها و منابع سنگین و بزرگ باشد)

بهر رو مساله روشن است، هر دو گروه مالکیت دولت پرولتاریا و متحدانش در انقلاب دموکراتیک بر سرمایه‌های معادله و ملی شده را با "نابودی سرمایه‌داری" معادل گرفته اند. این برداشت یکسره غلط است. در برنامه سوسیال دموکراسی روسیه نابودی سرمایه‌داری به روشی "شانس‌زدن مالکیت اجتماعی بر جای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله، با سازمان دادن برنامه‌ریزی شده تولید اجتماعی..." تعریف شده بود. حتی اگر رفقا بپندارند که "معادله و ملی کردن" در حکم ایجاد "مالکیت اجتماعی" است هنوز باید به خاطر بیاورند که "سازمان دادن برنامه‌ریزی شده تولید و توزیع اجتماعی" جزء لاینفک تولید سوسیالیستی است. بهر حال موضع مارکسیسم در قبال این مساله کاملاً روشن است، کافیت به مناظره لنین با "کمونیست‌های چپ" رجوع کنیم. کمونیست‌های چپ بر این اعتقاد بودند که "استفاده سیستماتیک از ابزار تولید باقی‌مانده تنها وقتی متصور است که یک مشی بسیار قاطع سوسیالیست

کردن دنبال شود" و لنین در پاسخ می نویسد:

"این کمونیست های چپ" محترم چقدر قاطع اند، اما چه اندک از خودشانسته تفکر بروز می دهند. منظورشان از دنبال کردن "مشی بسیار قاطع سوسیالیست" بودن " چیست؟ انسان ممکن است در مورد مساله ملی کردن یا مصادره قاطع باشد یا نباشد، اما تمام نکته در اینست که حتی بیشترین قاطعیت "ممکن در جهان نیز برای عبور از ملی کردن و مصادره بسی سوسیالیست" کردن کافی نیست... تفاوت بسی سوسیالیست کردن و مصادره ساده در این است که مصادره را می توان نقطه یا "قاطعیت" به عمل آورد، بسی سوسیالیست توانایی محاسبه و توزیع دقیق، حال آنکه سوسیالیست کردن بدون این توانایی واقع شود...

این خط و ویژه یک انقلابی خردمند بورژواست که توجه نمی کند از ریشه کشیدن، سرکوب کردن و... برای سوسیالیسم کافی نیست. برای یک خرده مالک که علیه مالک بزرگ به شخم آمده است این ها کافیست. اما هیچ انقلابی پرولتاریا را هرگز تنها چنین اشتباهی سقوط نخواهد کرد." (لنین، چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژواشی، تاکیدها در امل است)

همینجا و در حاشیه یادآوری کنیم که کمونیست های چپ لاقال هنگامی مصادره و ملی کردن را معادل نابودی سرمایه داری و سوسیالیست کردن می گرفتند که قدرت سیاسی در دست پرولتاریا بود، حال آنکه رفقا در رابطه با "جمهوری دموکراتیک خلق" سه چنین توهمات می مبتلا هستند.

بهر حال مساله بر سر اینست که ملی کردن، مصادره و... سرمایه داری را نابود نمی کند، بلکه سرمایه داری انحصاری دولتی را بوجود می آورد و با سلسله می دهد. بدیهی است که در چنین حالتی ماهیت طبقاتی دولت نقش تعیین کننده می یابد. بگفته لنین "سرمایه داری انحصاری دولتی" در دست بزرگها و سرمایه داران آلمانی "یعنی" اعمال شاقه نظامی برای کارگران" و همین "سرمایه داری انحصاری دولتی" در دست یک "دولت انقلابی و دموکراتیک" گامیست بسوی سوسیالیسم. لیکن نه خود سوسیالیسم است و نه نابودی سرمایه داری، بلکه همچنان "سرمایه داری انحصاری دولتی" است و این - در شرایط حاکمیت "دولت انقلابی و دموکراتیک" گامیست بسوی سوسیالیسم زیرا یک "دولت انقلابی و دموکراتیک" مناسب ترین حالت سیاسی برای بدست گیری قدرت توسط پرولتاریا (و آنگاه "سرمایه داری انحصاری دولتی" مناسب ترین حالت اقتصادی برای شروع ساختمان سوسیالیسم است) برای تضمین این مطلب توسط

لنین مرجوع کنید به "خطر فلاکت و راه مبارزه با آن". بیضا مهر ۱۹۱۲، و چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژواشی "مه ۱۹۱۸، به ترتیب قبل و بعد از انقلاب اکتبر)

اما چه چیز باعث آن است که رزمندگان و راه کارگر مصادره و ملی کردن توسط "دولت انقلابی دموکراتیک" را با نابودی سرمایه داری معادل بگیرند؟ همانطور که گفتیم ریشه را باید درک بورژواشی دو گروه از سرمایه و نظام سرمایه داری جستجو کرد^(۵). مارکسیسم سرمایه را به مثابه یک رابطه اجتماعی درک می کند، رابطه ای که متکی بر جدایی کامل تولیدکنندگان از وسائل تولید است، رابطه ای که در آن کارگر بی ابزار نیروی کار خودش را به مثابه یک کالا به بورژوازی صاحب ابزار می فروشد، رابطه ای که به این اعتبار متضمن تولید ارزش افزافه است. سرمایه داری، تولید کالائی متمم یافته است و سرمایه، با "رابطه سرمایه"، رابطه ای است که در آن نیروی کار به مثابه کالا به شلک بورژوازی در می آید تا توسط وسائل تولید (کالاهای دیگر تحت شلک او) به گونه ای مولد مصرف شود. (برای توضیح مفصل این بحث رجوع کنید به اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، ۲). اما سرمایه داری در ضمن نظامی است که در آن رابطه اجتماعی موجود میان انسانها به صورت کالائی (مبتلی می شود) (فتیشیسم کالائی)، و این آخری دقیقاً کل تفکر راه کارگر و رزمندگان را در بر خورد با مقوله سرمایه شکل می دهد. هر دو گروه، چون بخش وسیعی از جنبش کمونیستی، سرمایه را نه بصورت یک رابطه اجتماعی، بلکه به مثابه یک شیئی (و آنهم نه "رابطه ای میان اشیاء") می نگردند و درک می کنند. سرمایه برای اینان "پول" است، "کارخانه" است، "کالا در انبار و در بازار" است، همه جور شیئی هست، اما رابطه تولید ارزش افزافه نیست. بعلاوه این اشیاء مختلف را از آنرو "سرمایه نام نهاده اند که به "سرمایه داران" تعلق دارند. نظام سرمایه داری نظام این سرمایه داران، و سرمایه اجتماعی نیز جمع سرمایه های این سرمایه داران، تلقی می شود. خوب، اینک واضح است چرا مصادره و ملی کردن "معادل" نابودی سرمایه داری است، کافیست این "اشیاء"، آن کارخانه ها، این خلقه ها "و آن کلبه ها" را از دست "سرمایه داران" بگیریم، سرمایه داران که بدون این اشیاء سرمایه دار نیستند، چیزی ندارند"، و پرولتاریا و متحدانش با شلک آن به "سرمایه دار" تبدیل نمی شوند! یک جو "قاطعیت" در مصادره تکلیف نظام سرمایه داری را یکشبه، حتی در همان چهارچوب انقلاب دموکراتیک، یکسره می کند و زحمت پیگیری مبارزه طبقاتی انقلابی بر علیه بورژوازی، ضمیر قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتور پرولتاریا را از دوش طبقه کارگر، و زحمت سازماندهی مستقل این مبارزه و بخموش تعیین وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر را از دوش کمونیستها

برمی‌دارد!

مصادره و ملی کردن سرمایه‌داری را ناپود نمی‌کند، چرا که سرمایه یک رابطه اجتماعی است، رابطه‌ای که جامعه بورژوازی زیست اقتصادی خود را از طریق آن، در چهارچوب قوانین درونی آن، سازماندهی می‌کند. تولید اجتماعی - این پیش فرض وجود بشریت - در این نظام بر اساس قوانین حرکت و انباشت سرمایه، بر اساس قانون تولید ارزش افزوده - شکل می‌گیرد و سازمان می‌یابد. ناپودی سرمایه‌داری نیز لاجرم به معنای جایگزینی این سازمان تولید، با سازمانی جدید است. سازمانی که اساس تولید ارزش و ارزش افزوده را نفی کند و بر جای آن تولید و توزیع برنامه - ریزی شده متکی بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و مبادله (یعنی دقیقاً نفی تولید کالایی بطور کلی) را بنشاند. باز شناختن این بدیهیت مارکسیسم تنها به پوپولیسم (به معنای خاص کلمه) منجر نمی‌شود، بلکه به زنجیری از انحرافات، در سطوح برنامه و تاکتیک، و لیسو - نتاریسم، کودتاگری، بوروکراتیسم، رفرمیسم و دامن می‌زند.

غلامه کلام: اگر مصادره و ملی کردن به معنای ناپودی سرمایه‌داری نیست، بلکه به معنای بسط سرمایه‌داری انحصاری دولتی است، پس رزمندگان و راه کارگر در واقعیت امر نوعی سرمایه‌داری را تحت عنوان ناپودی سرمایه‌داری به طبقه کارگر عرضه می‌کنند. تاکید کنیم که بحث ما ابتدا بر سر مطلوبیت و یا عدم مطلوبیت مصادره و ملی کردن و بسط سرمایه‌داری انحصاری دولتی - در شرایط وجود دولت دموکراتیک و انقلابی - نیست. چه گفتیم چنین حالتی می‌تواند برای پرولتاریا پس از تسخیر قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتور خوبش مناسب ترین حالت اقتصادی برای ساختمان سوسیالیسم باشد، و اگر رزمندگان و راه کارگر تمرکز سرمایه در دست دولت پرولتاریا و متحدانش در انقلاب دموکراتیک را از چنین زاویه‌ای، و با چنین تعبیری، طرح می‌کردند، بحث ما دیگر نه بر سر انحرافات رفقاً، بلکه در چهارچوب تلاش برای تدقیق این "مناسب ترین حالت اقتصادی" شکل می‌گرفت. البته باید تاکید کرد که در چنین حالتی نفس بحث بر سر "مناسب ترین حالت اقتصادی برای ساختمان سوسیالیسم" در مقابل مباحثات مفصلی که جنبش کمونیستی هم اکنون می‌باید در مورد "مناسب ترین حالت سیاسی" برای بدست گیری قدرت توسط پرولتاریا، دنبال کند، در درجه دوم اهمیت قرار می‌گرفت. اما همانطور که گفتیم اشکال کار انجاست که رزمندگان و راه کارگر "نوعی سرمایه‌داری" را بجای "ناپودی سرمایه‌داری" ترویج می‌کنند، و اگر مخاطب سوسیالیسم که رفقاً در اکثر موارد نه از "ناپودی سرمایه‌داری" بلکه در واقع از "سوسیالیسم سرمایه‌داری وابسته" سخن گفته‌اند، حدس اولیه ما به واقعیت نزدیک تر می‌شود که این "نوعی

سرمایه‌داری" قرار است بر جای "سرمایه‌داری وابسته" بکشیند، و همین سان از پس بسط سرمایه‌داری "سوسیالیسم خلقی" و "نفی دیکتاتور پرولتاریا" قد و قامت آشنای قدیمی ما، "سرمایه‌داری ملی مستقل" پیدا می‌شود و مفروضاتی که "اسطوره ای بیش نیستند" و "به گذشته تعلق دارند" در پیش چشمان نه چندان ناباور ما، زنده، واقعی و دست‌نخورده ظاهر می‌شوند تا با دیگر برسی اعتباری آمیزیم (تجربه‌گرایی) به مشابه شیوه‌ای برای دستیابی به احکام صحیح تئوریک، تاکید گذارند. این شق سوم، یعنی همان دیدگاه های شبه - سه جهانی تا پس از قیام، است که چنین به سهولت از شق دوم (سوسیالیسم خلقی) استنتاج می‌شود:

۲ - شق سوم: انقلاب دموکراتیک ایران وظیفه ناپودی سرمایه‌داری "وابسته" و استقرار سرمایه‌داری "ملی و مستقل" را دارد. سالها است که جنبش کمونیستی ما از این توهم در رنج بوده است که اساس محرومیتها و عقب ماندگی های اقتصادی و مشکلات سیاسی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان ایران می‌باید نه در سرمایه‌داری ایران بلکه در وابستگی سرمایه‌داری ایران جستجو شود. این دیدگاه بورژوازی که نوع عتیق و مریخ آن امروز عمدتاً در نزد سه جهانی‌ها باقیست می‌شود، وظیفه محوری انقلاب ایران را ناپودی سرمایه‌داری "وابسته" و استقرار سرمایه‌داری ملی و مستقل ارزیابی کرده و در این راه "بورژوازی ملی"، که سه دهه از خلق بد دهه ۴۰ به راستی اسطوره‌ای بیش نبود، را متحد طبیعی پرولتاریای ایران در انقلاب دموکراتیک قلمداد می‌نمود. و این "بورژوازی ملی" آنگاه که به حکومت نرسید دموکراسی، "بیشترت اقتصاد"، صنایع تنکوا و رفاه عمومی برای تمامی خلق سه ارفغان می‌آورد. معجزات منتسب به این موجود افسانه‌ای به تفصیل در متون گذشته بسیاری از گروه‌های کمونیستی مورد بحث قرار گرفته است و ما نیازی به ذکر مجدد آن در این مختصر نمی‌بینیم. مسأله اساسی این است که "اعتقاد به بورژوازی ملی" تنها یکی از جلوه‌های وجود توهمیات بورژوازی نسبت به ضرورت، امکان و مطلوبیت استقرار "سرمایه‌داری ملی و مستقل" در ایران است و تا زمانی که این دومی از دیدگاهی مارکسیستی به نقد کشیده نشود، صرف‌العموم اینکه "بورژوازی ملی اسطوره‌ای بیش نیست"، افسانه است، و با "متعلق به گذشته است" به معنای طرد منشویسم از دستگاه فکری بسیاری از نیروهای کمونیست کشور نیست. سیر انقلاب پس از قیام بهمن در سبای بسیاری برای جنبش کمونیستی، سه همراه آورده است. یک تحول انقلابی طولانی طرفیت واقعی طبقات را برملا می‌سازد و انقلاب ایران به قیمت گزاف خون هزاران کارگر و انقلابی، از جمله نشان داد که اعتقاد به بورژوازی ملی توهمی بیش نیست. اما از دریافت های تجربی تا دراکت

۲۴-

اقتصادی پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران از دیدگاه
 متافع مستقل پرولتاریا است ... از این نقطه
 نظر مرز تعیین کننده میان منشویسم و بلشویسم
 را در جنبش کمونیستی ما اعتقاد و با عدم اعتقاد
 به مکان ، ضرورت و مطلوبیت استقرار "سرمایه
 داری ملی و مستقل ایران" به مثابه محسوسای
 پیروزی انقلاب ترسیم می کند . اتوبی سرمایه داری
 ملی و مستقل اینک صرفا عامل اجرایی خود- یعنی
 بورژوازی ملی - را از دست داده است و منشویسم
 مرودتا از خود پرولتاریا یک جنبش عامل اجرایی
 ای بسازد ..."

□ □ □ □ □

در این بخش نشان دادیم که چگونه مجادله
 راه کارگر و رزمندگان ، و احکام مورد توافسن
 و تاکید آنان در این مجادله ، حاکی از فسخدان
 شناخت مارکسیستی در نزد رفق از مقولات برنامه
 ای پایه است . دیکتاتوری پرولتاریا در عمل
 نفی شده و غیر ضروری اعلام می گردد . مبارزه طبقاتی
 بهیچ پرولتاریا برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار
 دیکتاتوری طبقاتی اثر برده بپوشی می شود و سوسیالیسم
 این آرمان بر حق پرولتاریا و پایان دهنده تمامی
 اشکال آنتاگونیسم اقتصادی در جامعه بشری ، به
 سرمایه داری انحصاری دولتی تنزل یافته و به نام
 راه حل اقتصادی پرولتاریا به توده ها فالسب
 می شود . وظایف دموکراتیک پرولتاریا در انقلاب
 حاضر بالکل از قلم می افتد و رابطه انقلاب
 دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در عصر حاضر
 معدوم می شود . انقلاب دموکراتیک وظایف انقلاب
 سوسیالیستی را بر عهده می گیرد و لاجرم ضرورت
 تعریف دقیق وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب
 حاضر ، و چگونگی تلفیق آن با وظایف دموکراتیک
 یکسره از دستور کار جنبش کمونیستی خارج می شود .
 اگر دقت کنیم در حقیقت هیچ بند یک برنامه
 کمونیستی سالم نمی ماند . این بحث را در شماره
 بعد ادامه خواهیم داد . بگذارید بخش حاضر را
 با طرح این سوال "حاشیه ای" خاتمه دهیم : در شرایطی
 که مقولات بنیادی یک برنامه کمونیستی چنین بی
 اعتبار و مسخ گشته اند ، آیا نگرانی آن "انباح
 بی هویت" که وحدت اصولی جنبش کمونیستی را در
 گرو مبارزه اپیدئولوژیک پیگیری ، به منظور دستیابی
 و تثبیت مواضع لنینی در سطح برنامه و تاکتیک
 (به معنای گسترده آن) می دانند ، نگرانی کسانی
 که مشکل اساسی جنبش کمونیستی را نه "فرده کاری
 محلی" بلکه "آپورتونسم سراسری" ارزیابی می -
 کنند ، و لذا خواهان وحدت بر سر مواضع لنینی
 اند ، نگرانی کسانی که در هر "وحدت اصولی" ابتدا
 سراغ "امول" این وحدت (برنامه ؟) را می گیرند
 و به مکانیک "جذب شدن به نزدیک ترین قطب
 تشکیلی" رضایت نمی دهند ، بی مورد است ؟
 ادامه دارد

پانویس ها

۱) رزمندگان می نویسد "گردش سرمایه در ایران ،
 در باز تولید جهانی نیز حضور دارد ... اینس

تئوریک فاصله بسیار است . جنبش کمونیستی ،
 "بورژوازی ملی" را از ادبیات تئوریکش "خط
 زد" ، معتقدین به آن را مستوجب داغ "سه
 جهانی" دانست ، با آن مرزبندی سیاسی کرد اما
 به خود تنگریست تا در بقایای اعتقادش -
 "سرمایه داری غیر وابسته" ، بپوی و سطحی گراشی
 چنین مرزبندی هاشی را دریا بد . به این ترتیب
 است که می بینیم به جبران "راست روی" ها و اورهای
 منشویکی به "بورژوازی ملی" ، به جبران آوانس
 دادن های گذشته به "سرمایه داری ملی" ، امروز
 به پرولتاریا "تابودی سیستم سرمایه داری" در انقلاب
 دموکراتیک را وعده می دهند ، و بار دیگر می گویند
 تا "سرمایه داری ملی و مستقل" را با ظاهری چپ به
 خورد جنبش کارگری دهند .

اما باید اذعان کرد که انحرافات پخته تر
 نداند . در این فرمولبندی جدید از "سرمایه داری
 ملی و مستقل" دو نکته مهم به چشم می خورد :

اولا ، پیشرفتی که در فرمولبندی اقتصادی
 مقاله به عمل آمده است اینست که این "شوع دیگر
 سرمایه داری" که قرار است جانشین "سرمایه داری
 وابسته" شود ، این بار متمرکز و انحصاری تعریف
 می شود ، حال آنکه در تعابیر خام قبلی خرده کردن
 سرمایه ها ، بعنوان یک خواست اقتصادی پرولتاریا
 تئوریزه و مطالبه می شد ، و نکته دوم ، و این
 بسیار مهم است ، افتادن وظایف "بورژوازی ملی
 سابق" بدوش پرولتاریا است . پرولتاریا در تعابیر
 جدید به عامل اجرایی همان اتوبی "سرمایه داری
 ملی و مستقل" تبدیل شده است .

باین ترتیب انحراف منشویکی جنبش کمونیستی
 تغییر شکل داده و در ظاهری کاملا مقابل تجلسی
 پیشین خود بروز یافته است . آنها که سابقا
 متقدین مقوله "بورژوازی ملی" را "شبه تروتسکیست"
 می خواندند ، اینک خود دقیقا به شیوه ای منشویکی ،
 بعضی "شبه تروتسکیستی" (تروتسکی همیشه منشویک
 نیم بندی بود) "تابودی سیستم سرمایه داری" را در
 انقلاب دموکراتیک ، تئوریزه می کنند . بهمین خاطر

است که در "امطوره بورژوازی ملی و مترقی ۲۰"
 نوشتیم : "نکته اساسی اینجاست که همانطور که
 در جزوه اول نیز ذکر کردیم مقوله بورژوازی ملی
 محل تلاقی انحرافات ریشه ای تر و بنیادی تری
 است ... پس علیرغم اینکه فشار خام تجربیسه
 معتقدین به امطوره بورژوازی ملی و مترقی را به
 عقب نشینی وادار نموده است هنوز جنبش کارگری
 و کمونیستی ما شکست این نظریات را تئوریزه
 و تثبیت نکرده است . مبارزه با این انحرافات
 ناگزیر می باید ادامه یابد . اما آنچه مسلم است
 این مبارزه دقیقا به این اعتبار که امطوره
 بورژوازی ملی و مترقی لااقل در این مطلق کمونگ
 شده است می باید به گونه ای دیگر ادامه یابد و
 بر طرد و رد جلوه دیگری از این انحرافات پایه -
 ای متمرکز شود . این محل تمرکز جدید در تحلیل
 شهابی به نظر ما همانا مقاله تعیین محسوسای

ارتباط مثل ارتباط با تولید در فرانسه و ... آمریکا نمی‌باشد. زیرا در اینگونه کشورها ارزش اضافه حاصله به چهارچوب کشور سرمایه‌گذاری کننده باز می‌گردد. اما در ایران سرمایه مالدی امپریالیست‌ها در ترکیب با انواع سرمایه‌های کوچک، متوسط و بزرگ داخلی، بخش عظیمی از ارزش اضافی را از بزوسه تولید جامعه ما خارج می‌کنند. در اینجا صحبت از جریان سرمایه است.

اندکی آشنائی با مارکسیسم مقولات و مفاهیمی که مارکسیسم در خدمت نقد اقتصاد سیاسی بکار می‌گیرد، کافیت تا سهل انگارانه بودن و "مسئله درآوردی" بودن نحوه کاربرد مفاهیمی چون "گردش سرمایه"، "بازتولید"، "پروسه تولید" و ... را توسط رزمندگان برای خواننده روشن سازد. گردش سرمایه در بازتولید جهانی حضور دارد" یعنی چه؟ ارزش اضافی از "پروسه تولید جامعه ما" خارج می‌شود، یعنی چه؟ ما نمی‌دانیم چرا رفقا! ضرر دارنده از بکار بردن اصطلاحات دقیق - و قابل فهم - مارکسیستی اجتناب کنند. جریان سرمایه " نیز یکی از اصطلاحات اختراعی رزمندگان است که ماناکنون در نقد مارکس از اقتصاد سیاسی به آن برخورد نکرده‌ایم. اما بهر حال اگر این جملات بر طبق سقراط و کم محتوا را از عبارات و لغات شبه مارکسیستی تزویری به آن بچکانیم، چیزی که آخر سر دست ما می‌ماند همان تئوری معروف "غارت و چپاول بیرون مرزی" است، که بر جای تئوری امپریالیسم لنینیست نهشته است. رزمندگان همچنان نگران "خارج شدن" ارزش اضافه از "پروسه تولید جامعه ما" (!) است، و نه معترض بر نفس تولید آن از گرده طبقه کارگر محروم ایران.

در مورد راه کارگر وضع از اینهم روشن تر است. "غارت و چپاول ارزش اضافی و ثروت‌های بیگران خلق ما"، امپریالیسم که "ارزش‌ها (!) و ثروت‌های ما را به بیغما می‌برد" و ... همچنان ترجیح به مقالات راه کارگر است. بازهم اعتراضی به تولید ارزش اضافه در شرایط امپریالیستی (استثمار امپریالیستی کارگران ایران) نیست، هرچه هست توجیه‌خواهی برای "خروج" آن از کشور است. رفقا! مدور سرمایه به ایران یعنی ورود ارزش اضافه به کشور، امپریالیسم محتاج طور سرمایه است، هر چه ارزش اضافه حاصله از استثمار طبقه کارگر ایران توسط انحصارات امپریالیستی بیشتر در "پروسه تولید جامعه ما" (بخوان کشور ما) بماند، این به معنای انباشت سرمایه بیشتر سرمایه امپریالیستی و تشدید استثمار توده‌های پرولتر خواهد بود. پاسخ نهائی و اصولی ما به سرمایه امپریالیسم نه تخاصم سرمایه‌گذاری هرچه بیشتر در ایران، بلکه دیکتاتوری پرولتاریا و خلع ید از بورژوازی است. آیا کسی که محتوای اقتصادی مبارزه ضد امپریالیستی اش را اعتراض به "خروج ارزش" (این تمام معنی حرف رفقا است) تشکیل می‌دهد، می‌تواند در همان حال ادعا کند که مبارزه

- بر علیه امپریالیسم را از مبارزه بر علیه سرمایه‌داری جدا نمی‌کند؟!
- ۲) رفقا به کرات از "نابودی بورژوازی" سخن می‌گویند. گمان می‌کنیم منظور نابودی فیزیکی "بورژواها" نباشد، بلکه محض نابودی مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسائل تولید، و به این اعتبار نابودی نقش مالک خصوصی (بورژوا) به مثابه یک طبقه است. در این صورت آیا رفقا با مارکس که بورژوازی پرولتاریا را به اعتبار هم، و به مثابه تز و آنتی تز، تعریف می‌کند مخالفند؟ آیا نابودی بورژوازی به مثابه طبقه استثمارگر حاکم در همان حال به معنای نابودی پرولتاریا است؟ به مثابه طبقه استثمار شونده اصلی نیست؟ و اگر هست، آیا رفقا در معنای عباراتی که چنین سهل انگارانه بکار می‌برند شمع می‌کنند؟
- ۳) رجوع کنید به لنین، دولت و انقلاب، فصل ۵، بخش‌های ۲، ۳ و ۴
- ۴) کمونیست‌های "چپ" به گروهی از بلشویک‌ها اطلاق می‌شد که اندکی پس از پیروزی انقلاب اکتبر با نظریات و اعمال دولت شوروی در مورد طبع پرولتاریا و سیاست‌های اقتصادی آن به مخالفت پرداختند.
- ۵) البته رزمندگان خود در اشاره به اوضاع الجزایر به اینکه نتیجه معادله و ملی کردن سرمایه‌داری انحصاری دولتی است توجه دارد، اما علت این امر را "فقدان رهبری پرولتاریا" ارزیابی می‌کند. این بیانگر استنباطی متافیزیکی از مقوله "رهبری پرولتاریا" است که باید در فرمت دیگری به آن پرداخته شود.



روزنامه اطلاعات

را بخوانید و در پخش و تکثیر آن ما را یاری کنید